

ولادیمیر ایلیچ اولیانف

کارل مارکس

(زندگینامه و فشرده‌ای از مارکسیسم)

ترجمه: فریدون جوانشیر

کارل مارکس

(زندگینامه کوتاه با فشرده‌ای از مارکسیسم)

ترجمه از ف. م. جوانشیر

پرولترهای همه کشورها متحد شوید!

iran-archive.com

پیشگفتار ترجمه

لنین مقاله " کارل مارکس (زندگینامه کوتاه با نشرده ای از مارکسیسم) " را در سال ۱۹۱۴ نوشت که در سال ۱۹۱۵ برای بار اول بطور غیر کاملی در دائرة المعارف روسی " گرائات " به چاپ رسید. ناشرین دائره - المعارف از ترس سانسور تزاری بخش " موسیالیسم " و " تاکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا " را چاپ نکردند و برخی تفسیرات در متن وارد آوردند. نگارش این مقاله برای لنین آسان نبود. در سال ۱۹۱۴، که هادف با آغاز جنگ جهانی اول امپریالیستی و در عین حال گسترش جنبش انقلابی در روسیه است، لنین بینهایت گرفتار بود و نگارش چنین مقاله پرمحتوی که " ریختن بحری در کوزه آبی " بود، بحد کمال دشوار مینمود، اما ناشرین دائره المعارف اصرار کردند و به او یادآوری نمودند که نمی‌توانند در میان مارکسیست های روس و غیر روس مولفی که از عهد و نوشتن چنین مقاله ای برآید پیدا کنند و نگارش آن سودمند و لازم است. لنین با وجود گرفتاریها مقاله را به پایان رسانید.

این اثر لنین، یکی از درخشانترین آثار او و بهترین و جامعترین خلاصه مارکسیسم است؛ در عین حال که ساده و قابل فهم و الزامات بسیار کوتاه نوشته شده، هیچ جانب مهمی از مارکسیسم را فرو نگذاشته و چنانکه پیشتر همه آثار لنین است، در آن روح انقلابی و بیکار جوی مارکسیسم با برجستگی خاصی نمودار شده است.

لنین در این مقاله نقل قولهای مفصلی از آثار مارکس و انگلس می‌آورد. در موقع ترجمه این نقل قولها - اکثر ترجمه فارسی آنها موجود بود - بطور عمدتاً ترجمه موجود را پایه قرار داده ایم.

این ترجمه از روی مجموعه کامل آثار و. ای. لنین، چاپ مسکو ۱۹۶۱ انجام گرفته است.

ف. م. جوانشیر

کارل مارکس

(زندگینامه با فشرده ای از مارکسیسم)

کارل مارکس در ۵ ماه مه ۱۸۱۸ در شهر تریر (Trier) (حوضه راین پروس) به دنیا آمد. پدرش وکیل دادگستری یهودی بود که در ۱۸۲۴ به مذاهب پروتستان درآمد. خانواده مارکس مرفه و فرهنگ بود ولی انقلابی نبود. مارکس مدرسه متوسطه را در تریر به پایان رساند سپس وارد دانشگاه شد. نخست در بن و آن پس در برلین به آموزش حقوق و پیش از همه تاریخ و فلسفه پرداخت. در ۱۸۴۱ پایان نامه دانشگاهی خود را در باره فلسفه اپیکورنوس و فارغ التحصیل شد. در آن زمان مارکس از نظر عقیدتی هنوز هگل گرا بوده است. وی در برلین به محفل "هگل گرایان چپ" (بروشیاوشر (۱) و دیگران) که میکوشیدند از فلسفه هگل نتایج آتیه ایستی (۷) و انقلابی بگیرند، نزد یکتر شد. مارکس پس از پایان تحصیل دانشگاهی به بن رفت، به این قصد که استاد دانشگاه شود. اما سیاست ارتجاعی دولت - که در سال ۱۸۳۲ کرسی استادی را از لودویگ فیهرباخ (۳) گرفت، در ۱۸۳۶ برای بار دوم او را به دانشگاه راه نداد. و در ۱۸۴۱ از پروس جوان، بروشیاوشر، حق تدریس را سلب نمود. مارکس جوان را واداشت تا از کار دانشگاهی دست بشوید. در این هنگام نظریات هگل گرایان چپ در آلمان به سرعت تکامل می یافت. لودویگ فیهرباخ بجهت از سال ۱۸۳۶ انتقاد از الهیات را آغاز کرد و به ماتریالیسم روی آورد که در ۱۸۴۱ نظریه سلطه اش (ماهیت صهیوت) و در ۱۸۴۳ اثر دیگر او نام "احکام بنیادی فلسفه آینده" انتشار یافت. بعد ها انگلس در باره این آثار فویرباخ نوشت: "میایست تا تئورهای بخش این کتابها را روی پوست و گوشت خود احساس کرد. ما (منظور هگل گرایان چپ و از جمله مارکس است) بلافاصله فویرباخ گرا شدیم". در این زمان بجزوهای رادیکال راین، که فصل مشترکی با هگل گرایان چپ داشتند، روزنامه اپوزیسیون بنام "روزنامه راین" در کلن تأسیس کردند. (اولین شماره آن اول ژانویه ۱۸۴۲ انتشار یافت) و از مارکس و بروشیاوشر بعنوان همکاران اصلی دعوت نمودند. در اکتبر ۱۸۴۲ مارکس سردبیر روزنامه شد و از بن به کلن آمد. روزنامه به هنگام سردبیری مارکس بیشتر زمانها تحت سمت انقلابی - دموکراتیک گرفت. دولت نخست روزنامه را زهرسانسور دوسه باره قرارداد و سپس تصمیم گرفت که از اول ژانویه ۱۸۴۳ اصولاً آنرا تعطیل کند. مارکس مجبور شد قبل از سر رسید این مهلت از سردبیری کناره گیری کند. اما کاره گیری مارکس نیز روزنامه را نجات نداد. در مارس ۱۸۴۳ آنرا تعطیل کردند. از مهمترین مقالات مارکس در "روزنامه راین" علاوه بر آنچه در کتابنامه نشان داده ایم (۱) انگلس مقاله مربوط به وضع دهقانان انگورکار در موزل را نیز ذکر میکند. کار روزنامه نگاری مارکس را متوجه کرد که با اقتصاد سیاسی بعد کافی آشنا نیست. ولذا بطور جدی به مطالعه آن همت گماشت.

مارکس در ۱۸۴۳ در شهر کریتمناخ با دوست دوران کودکیش ژنی فن وستفالن که از زمان دانشجویی با او نامزد بود، ازدواج کرد. ژنی به یک خاندان ارتجاعی و اعیانی پروس تعلق داشت. برادر بزرگش در یکی از ارتجاعی ترین دوران های یعنی ۱۸۵۰-۱۸۵۸ وزیر کشور پروس بود. پائیز ۱۸۴۳ مارکس به پاریس رفت تا به همراهی آرنولد روگه (Ruge) مجله رادیکالی در خارج از کشور منتشر کند. (آرنولد روگه، تولد ۱۸۰۶ - مرگ ۱۸۸۰، هگل گرای چپ بود. از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۵ در زندان و سپس تا ۱۸۴۸ در مهاجرت بسر برد. پس از ۱۸۶۶-۱۸۷۰ هوادار بیسپارک شد). از این مجله

که "سالنامه آلمانی - فرانسوی" نام داشت تنها یک شماره در آمد و سپس انتشار آن بدلیل دشواری پخش پنهانیش در آلمان و اختلاف نظر باروکه قطع شد. مارکس در مقاله هائی که در این مجله نوشته دیگر آنچنان انقلابی است که "انتقادی آلمان از سر تا پای وضع موجود" و از جمله "انتقاد صلاح" را اعلام کرده و روی سخن باتوده ها و پرولتاریا دارد.

در سپتامبر ۱۸۴۴ انگلس چند روزی به پاریس آمد و از آن زمان نزد یکسری دوست مارکس شد. آن دو در زندگی جوهران گروههای انقلابی آنروز پاریس با حرارت تمام شرکت کردند؛ (مکتب پرودون اهمیت ویژه ای داشت که مارکس در کتاب خوبی "فقر فلسفه" منتشره در ۱۸۴۷ حساب خود را با او پاک تصفیه کرد) و در نبرد شدیدی علیه مکتب گوناگون سوسیالیستی خرد و بورژوازی ثوری و تاکتیک سوسیالیسم پرولتری انقلابی یا کمونسم (مارکسیسم) را تدوین نمودند. (به آثار مارکس در این دوران یعنی ۱۸۴۴ - ۱۸۴۸ مراجعه کنید). در ۱۸۴۵ بنا به اصرار دولت پروس، مارکس بعنوان یک انقلابی خطرناک از پاریس تبعید شد و به بروکسل رفت. بهار ۱۸۴۷ مارکس و انگلس به جامعه سری تبلیغاتی "اتحادیه کمونیست ها" پیوستند و در کنگره دوم این اتحادیه (لندن - نوامبر ۱۸۴۷) بطور برجسته ای شرکت کرده و بنا به ما، مورثی که این کنگره به آنان داد، اثرناهی "مانیفست حزب کمونیست" را نوشتند که در فوریه ۱۸۴۸ انتشار یافت. در این اثر جهان بینی نهم، یعنی ماتریالیسم دیالکتیکی که زندگی اجتماعی را نیز فرا میگیرد، دیالکتیک مبتنا به همه جانبه ترین و عمیق ترین آموزش در باره تکامل، تئوری مبارزه طبقاتی و نقش انقلابی تاریخی - جهانی پرولتاریا، آفریننده جامعه نوین کمونیستی و باروشنی و درخشندگی دایمانه ای ترسیم شده است.

وقتی انقلاب فوریه ۱۸۴۸ آغاز شد، مارکس را از بلژیک تبعید کردند. او باز هم به پاریس آمد و پس از انقلاب مارس به شهر کلن رفت. در آنجا از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ "روزنامه راین جدید" منتشر شد که مارکس سردبیر آن بود. سیر رویداد های انقلابی ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ درستی تئوری نهم را بطرز درخشانی ثابت کرده همچنانکه از آن پس نیز همه جنبش های پرولتری بود موقتیکه در همه کشورهای جهان اثرات مثبت کرده اند. ضد انقلاب که پیروز شد، نخست مارکس را به محکمه کشید (در ۹ فوریه ۱۸۴۹ تیرت شد) و سپس از آلمان تبعید نمود (۱۶ مه ۱۸۴۹). مارکس به پاریس رفت و پس از تظاهرات ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ از آنجا نیز تبعید شد و به لندن رفت و تا پایان غیر خفیه در همانجا زیست. شرایط زندگی مهاجرت که بویژه در مکاتبات مارکس و انگلس پر روشنی تشریح شده (این مکاتبات در ۱۹۱۳ منتشر شد) به نهایت شاق بود. احتیاج به برآستی جان مارکس و خانواد ه اش را به لیبس آورد و اگر کمکهای مالی دانش وند ا کارانه انگلس نبود، مارکس نه تنها موفق نمیشد "کاپیتال" را به پایان رساند، بلکه قطعا زیر بار فقر جان میسپرد. بعلاوه مکاتبات و جریانهای سوسیالیستی خرد و بورژوازی و بطور کلی غیر پرولتری که فائق بودند، مارکس را به مبارزه بی امان دانشی و گاه به دفع حملات شخصی هار و وحشیانه و امیداشتند (Herr-Vogt) (۵). مارکس خود را از محافل مهاجرت کنار میکشید و در یک سلسله از آثار تاریخی و تئوری ماتریالیستی خود را میپروراند و نیروی خود را بطور عمد به مطالعه اقتصاد سیاسی صرف میداشت و این علم را در آثار خود: "در انتقاد از اقتصاد سیاسی" (۱۸۵۹) و "کاپیتال" (جلد اول ۱۸۶۷) انقلابی میکرد. (به آموزش مارکس که در زیر آورده رجوع کنید).

دوران رونق جنبش های دموکراتیک در پایان دهه ۵۰ و دهه ۶۰ باردیگر مارکس را به فعالیت عملی فراخواند. در سال ۱۸۶۴ (۲۸ سپتامبر) سازمان ناسیونال سوئیس اول: "جمعیت رفاهت بین المللی کارگران" در لندن پایه گذاری شد. مارکس روح و جان این سازمان بود؛ و نخستین پیام "و انبوهی قطعنامه اعلامیه و بیان نامه این سازمان را نگاشت. مارکس با متحد کردن جنبش

کارگری کشورهای گوناگون و با کوشش برای هدایت اشکال گوناگون سوسیالیسم غیرپروتزی و دموکراتیک (ماننی و پرودون و باکونین و تریه و پوزنیسم لیبرال انگلیس و نوانهای لاسالی به راست در آلمان و غیره و غیره) (۶) در بستر فعالیت مشترک و با یکدیگر طبقه کارگر را در کشورهای مختلف طرح می‌ساخت.

پس از سقوط کمون پاریس که مارکس آنرا آنچنان عمیق و صائب درخشان و کاریز و انقلابی ارزیابی کرد ("جنگ داخلی در فرانسه" ۱۸۷۱) و پس از شکافی که باکونینست ها در انترناسیونال انداختند ادامه کار این سازمان در اروپا غیرممکن شد و مارکس پس از کنگره انترناسیونال در لاهه (۱۸۷۲) انتقال شورای کل انترناسیونال را به نیچورک علی ساخت. انترناسیونال اول نقش تاریخی خود را به پایان رسانید و جای خود را به دوران رشد بهرانب عظمت جنبش کارگری در همه کشورهای جهان سپرد. دوران آنی که در آن جنبش در پهنای گسترش می یافت و احزاب سوسیالیست کارگری فزاینده در چارچوب هر دولت ملی جداگانه تشکیل می شد.

کارستگین در انترناسیونال و کارستگینترتئونیک، تند رستی مارکس را یکی از هم پاشید. او به کار تکمیل اقتصاد سیاسی خویش ادامه می داد و می کوشید " کاپیتال " را به پایان رساند. او انبوهی کار را به تازه کرد می آورد و زبانهای تازه یاد میگرفت (مثلا روسی) ولی بیماری مهلت به پایان رساند ن " کاپیتال " را به او نداد.

دوم دسامبر ۱۸۸۱ زنی درگذشت ۱۴ مارس ۱۸۸۲ مارکس در روی صندوق خویش آرام به خواب ابدی فرو رفت. او در لندن در کنار همسرش در کورستان هایگت (Highgate) به خاک سپرده شده است. تنی چند از فرزندان مارکس در روزها نیکه خانواده در فقر جانگاہی بسر میبرد در سنین کودکی در لندن مردند. سه دخترش به سوسیالیست های انگلیسی و فرانسوی شوهر کردند : الونورا اولینگ (Aveling) و لورا لافارگ (Lafargue) و زنی لونگه (Longuet) . پسر زنی لونگه عضو حزب سوسیالیست فرانسه است.

آموزش مارکس

مارکسیسم عبارتست از سه تم نظریات و آموزش مارکس. مارکس ادامه کرد به پایان برنده ناپه سه جریان فکری عمده قرن نوزدهم است که به پیشرفته ترین سه کشور بشریت تعلق داشتند : فلسفه کلاسیک آلمان و اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان و سوسیالیسم فرانسه در پیوند با کلیه آموزش های انقلابی فرانسه. مجموعه نظریات مارکس و ماتریالیسم معاصر و سوسیالیسم علمی معاصر را که تئوری و برنامه جنبش کارگری همه کشورهای ضدن جهان است تشکیل می دهد. پیگیری و یکپارچگی شایان این نظریات - که حتی دشمنان مارکس نیز بدان معترفند - ما را بر آن می دارد که پیش از پرداختن به محتوی اصلی مارکسیسم یعنی آموزش اقتصادی مارکس شرح کوتاهی از جهان بینی او بیان داریم.

■ کارنامه رادرفقابل اصطلاح روسی Материал - (ماتریال) بکار برده ایم. مسائریال به مجموعه منابع و اطلاعات و اسناد و مدارک گفته میشود که دانشمند محقق و نویسنده آنرا پایه تحقیق و بررسی خویش قرار داده است.

ماتریالیسم فلسفی

بارکس از سالهای ۴۴-۴۵ که نظریاتش تکوین می‌شده ماتریالیست و از جمله هوادار لودویگ فویرباخ بود. بعد هانیز او نکات ضعف ماتریالیسم فویرباخ را فقط و فقط در این میدانست که به حد کافی پیگیر و همه جانبه نیست. بارکس اهمیت جهانی-تاریخی و دوران ساز فویرباخ را در این میدید که وی قاطعانه از ایدئالیسم شکل گسست و اعلام ماتریالیسم کرد. ماتریالیسمی که حتی در قرن هجدهم و بیستم در فرانسه مبارزاتی بوده نه تنها علیه مؤسسات سیاسی موجوده و به همراه آن علیه مذاهب و الهیات بلکه در همین حال ۰۰۰ مبارزه ای بود علیه هرگونه نظریه ستافیزیک (نظریه ستافیزیک بمعنای اسپیکولاسیون مستانه بجای فلسفه هشمار) ("خانواده مقدس" در "ارنیه ادبی") (۷) بارکس می‌نویسد: "برای شکل روند تفکر که وی آنرا حتی زهر نامیده به شخصیت مستقلی بدل کرده در میوز (آفریننده سازنده) واقعیت موجود است؛ ولی برای من برعکس هرآنچه هم اندیشه ای است چیزی نیست جز مادی که در مغز انسان نشانه شده و در آن دگرسان شده است؛ (کاپیتال ۱ جلد اول) پس گفتار برای چاپ دوم) فریدریش انگلس در انطباق کامل با این فلسفه ماتریالیستی بارکس و ضمن تفسیح آن در آنتی دورینگ - که بارکس با دست نهی آن آشنا شد - چنین می‌نویسد: "وحدت جهان در هستی آن نیست، در مادی بودن آنست که تکامل در شمار طولانی فلسفه و علوم طبیعی ۰۰۰ آنرا به ثبوت می‌رساند... حرکت شکل هستی ماده است. در هیچ جا و هیچگاه ماده بی حرکت و حرکت بدون ماده نبوده و نمیتواند باشد. ۰۰۰ اگر این سؤال را مطرح کنیم ۰۰۰ تفکر و شناخت چیستند و از کجا بر می‌خیزند؟ ما خواهیم دید که آنها محصول مغز انسانند و خود انسان نیز محصول طبیعت بوده و در محیط طبیعی و به همراه آن تکامل یافته است. بنا بر این بخودی خود روشن است که محصولات مغز انسانی که خود نیز در آخرین تحلیل محصول طبیعتند با سایر روابط طبیعی در تضاد نبوده بلکه با آنها مطابقت دارند." شکل ایده آلیست بود یعنی برای وی افکاری که در سر ماست با زتاب های (Abbilder) متناظره انگلس گاه از "کلیشه" سخن می‌گوید (کما بیش مجرد اشیا و روند های واقعی نبود بلکه او برعکس اشیا و تکامل آنها را با زتاب های از ایدئو نامعلوم میدانست که پیش از پیدایش جهان - معلوم نیست از کجا - وجود داشته است. انگلس در کتاب دیگرش "لودویگ فویرباخ" - که در آن نظر خودش و بارکس را در باره فلسفه فویرباخ بیان کرده و قبل از فرستادن به چاپ دست نهیهای سالیهای ۴۴-۴۵ خودش و بارکس را در باره شکل فویرباخ و در باره درک ماتریالیستی تاریخ از سر نو خوانده است - چنین می‌نویسد: "مسئله متحرک و بنیادی هر فلسفه ای، بی‌شک فلسفه امروزین عبارتست از مسئله رابطه تفکر با هستی و روح با طبیعت ۰۰۰ کد این مقدم است: روح بر طبیعت یا طبیعت بر روح ۰۰۰ فیلسوفان بسته به پاسخی که به این پرسش دادند به دو اردوی بزرگ تقسیم شدند. آنان که مدعی بودند روح پیش از طبیعت وجود داشته و بنا بر این بنحوی از انحاء به خلقت جهان قائل بودند ۰۰۰ اردوی ایده آلیستی را تشکیل دادند؛ و آنانکه طبیعت را مبداء بنیادی می‌شمرند مکاتب گوناگون ماتریالیسم را پدید آوردند." (۸)

ما هم ایده آلیسم (فلسفی) و ماتریالیسم (فلسفی) را به معنای دیگری که بکار برند فقط به سردرگمی انجامد. بارکس نه تنها ایده آلیسم را که همواره به نحوی از انحاء با ذهاب پیوند دارد رد می‌کند بلکه نظریه هیوم Hume و کانت Kant و صورت گوناگون ندانم گرائی و سنجش گرائی و مثبت گرائی را که بی‌شک در زمان ما رواج یافته اند نیز رد می‌کند (ندانم گرائی بجای Agnosticisme) سنجش گرائی

بجای *criticisme* و مثبت گرایشی بجای *positivisme* بکار گرفته شده است. مترجم (و چنین فلسفه ای را کذب است) ارتجاسی به اید آلیسم مشهور و آنرا در بهترین حالت "طرد ماتریالیسم در ملاء عامه" میزند. هر سه سراسرانه او از در خلوت (۸) تلقی میگرد. درباره این مسئله علاوه بر آثار یاد شده مارکس و انگلس به نامه مورخ ۱۲ دسامبر ۱۸۶۶ مارکس به انگلس مراجعه کنید. در این نامه مارکس نظر هوکسلی Huxley طبیعی دان معروف را "ماتریالیستی تر از معمول" مینامد و این گفته او را که: "از آنجائی که ما واقعاً مشاهده میکنیم و میاندیشیم، نمی توانیم از نطفه ماتریالیسم بیرون رویم" متذکر میشود. پس او را بخاطر "راه گریزی" که به روی ندانم گرائی و هیوم گرائی گشوده، سرزنش میکند.

بجزه باید از نظر مارکس درباره رابطه میان جبر و اختیار یاد کرد: "جبر کو راست تا زمانیکه آنرا در نیافته ایم. اختیار عبارتست از دریافتن جبر" (انگلس - "آتش دورینگ") یعنی پذیرفتن قانون-مندی یعنی طبیعت و تبدیل دیالکتیکی جبر به اختیار (بمعنای پذیرفتن تبدیل ناشناخته ولی شناختنی و یا "شئی فی نفسه" به "شئی برای ما" و تبدیل "ماهیت اشیا" به "پدیده ها").
نقص اصلی ماتریالیسم "کهنه" و از جمله ماتریالیسم فیهرباخ را (و بطریق اولی ماتریالیسم عامیانه (وولگر) بوخنر - Buchner فوکت - Vogt موله شوت - Moleschott را) مارکس و انگلس عبارت میدانستند از اینک:

- ۱- این ماتریالیسم "بطور عمدتاً مکانیکی" بود. پیشرفت تازه شیمی و زیست شناسی را به حساب نمی آورد. (در زمان ما جاداست تئوری الکتریکی ماده را هم بر آنها بیفزائیم).
- ۲- ماتریالیسم کهنه غیر تاریخی و غیر دیالکتیکی بود. (بمعنای ضد دیالکتیکی متافیزیکی بود) و نظریه تکامل را بیگورانه و همه جانبه دنبال نمیکرد.
- ۳- این ماتریالیست ها "ماهیت انسان" را مفهوم مجردی میدانستند و نه "مجموعه" (بطور مشخص تاریخی تمییز شده) و "کلیه مناسبات اجتماعی" و درست به این دلیل دنیا را فقط "تفسیر" میکردند و در حالیکه کار بر سر "تفسیر" آنست. بدینگونه آنان اهمیت "فعالیت عملی انقلابی" را در نظر نمی یافتند.

دیالکتیک

مارکس و انگلس دیالکتیک هگل را که همه جانبه ترین و از نظر محتوی غنی ترین و زرقشترین آموزش در باره تکامل است، بزرگترین دستاورد فلسفه کلاسیک آلمان میگردند. هر فرمولی که در پیگیری از اصول تکامل و تحول را یک جانبه از نظر محتوی فقیر، دست و پا شکسته و مسخ کنند، میرواقعی تکامل طبیعت و جامعه میدانستند: (تکاملی که اغلب توأم با جهش ها، فاجعه ها و انقلاب هاست).
انگلس مینویسد: "من و مارکس شاید تنها کسانی بودیم که وظیفه نجات دیالکتیک آگاه (از تار و مار ایدئالیسم و از جمله از تار و مار خود هگل گرائی) و "انتقال آنرا به درک ماتریالیستی طبیعت به عهده گرفتیم". طبیعت دلیل دیالکتیک است و علوم طبیعی امروزین نشان میدهند که این دلیل فوق العاده غنی است. (اینها هنوز قبل از کشف رادیوم و مالکتروشها، تبدیل عناصر و غیره نوشته شده است!!) این علوم همه روزه انبوهی کار را به دست میدهند حاکی از اینک امروز طبیعت در آخرین تحلیل برده ار دیالکتیکی است و نه متافیزیکی. (۱)
انگلس مینویسد: "این اندیشه سترگ و بنیادی که جهان از اشیا آماده و بحد کمال رسیدن تشکیل نشده، بلکه مجموعه ای است از روند هائی که در آن اشیا که تغییرناپذیر مینمایند و همچنین

عکس‌های فکری که مغز ما از این اشیا میگیرد و فکاهی که میسازد، مدام در تغییرند: گاه پدید می‌آیند، گاه ناپدید میشوند. این اندیشه سترگ و بنیادی از زبان هگل آنچنان در اذهان عمومی جا گرفت که بعید است کسی آنرا بصورت کلی‌اش انکار کند. اما پذیرش آن در حرف یک چیز است و بکار گرفتنش در هر مورد شخص و در هر عرصه مفروض بررسی چیز دیگر. " برای فلسفه دیالکتیکی چیزی که یکبار برای همیشه مستقر شده، تا مشروط و مقدس باشد وجود ندارد. این فلسفه مهر سقوط ناگزیر را در هر چیزی و بر هر چیزی می‌بیند. در برابر این سقوط هیچ چیز یارای مقاومت ندارد. جز روند لاینقطع پدید آمدن و ناپدید شدن و سیر صعودی بی‌انتهای پایین‌تر به بالاتر. "

بدینسان بنا بر مارکس دیالکتیک عبارتست از " دانش قوانین عام حرکت، هم حرکت جهان و هم حرکت تفکر انسانی. " (۱۰)

مارکس این جانب انقلابی فلسفه هگل را گرفت و تکامل بخشید. ماتریالیسم دیالکتیک به فلسفه‌ای که مافوق‌سایر علوم قرار گرفته باشد، نیازمند نیست. از فلسفه پیشین تنها " آموزش مربوط به تفکر و قوانین آن یعنی منطق صوری و دیالکتیک " (۱۱) باقی میماند. و اما دیالکتیک بنا بر مارکس و نیز بنا بر هگل آنچه را هم که امروز تئوری شناخت (گنوستولوژی) مینامند در بر میگیرد. این تئوری شناخت نیز بایستد موضوع خود را بطور تاریخی در نظر گرفته نشاء تکامل شناخت و گذار از شناختن به شناختن را بررسی کند و تعمیم دهد.

در زمان ما اندیشه تکامل و تحول تقریباً تمام و کمال در شعور اجتماعی جا گرفته است. ولی نه از راه فلسفه هگل بلکه از راه‌های دیگر. اما فرمولبندی که مارکس و انگلس با تکیه بر هگل از این اندیشه به دست دادند به مراتب همه جانبه‌تر و از نظر محتوی غنی‌تر از اندیشه رایج تحول است.

تکامل بحثیه انکار تکرار پله‌های طی شده، اما تکرار آنها به گونه‌ای دیگر و در شالوده‌ای بی‌مراتب بالاتر (" نفی نفی ")، تکامل به اصطلاح ماریچی‌ونه مستقیم الخط و - تکامل جهش‌واره، فاجعه آمیز و انقلابی و - " گسستهای تدریجی " تبدیل شدن کمیت به کیفیت و تکانه‌های درونی تکامل بخش ناشی از تضاد و تضاد نیروها و گرایشهای گوناگونی که روی جسم مفروض و یاد در چارچوب پدید می‌آید و مفروض و یاد درون جامعه مفروض تا " نیر میگذارند " و وابستگی متقابل و نزدیکترین پیوند گسست ناپذیر میان کلیه جوانب هر پدیده (ناگفته نماند که تاریخ مدام جوانب تازه‌ای را بر ما مکتشف میدارد) و پیوندی که روند جهانی واحد و قانونمند حرکت از آن ناشی میشود - چنین است پاره‌ای از خطوط دیالکتیک بحثیه آموزش پر محتوی تر (از معمول) تکامل.

(به نام مارکس به انگلس مورخ ۸ ژانویه ۱۸۶۸ مراجعه کنید که در آن شقوق ثلاثه چوبین‌اشتاین را - که اشتباه گرفتندش با دیالکتیک ماتریالیستی ابلهانه است - مسخره میکند) (۱۲)

درک ماتریالیستی تاریخ

اگاسی برنا پیگیری و ناتمامی و یک جانبی ماتریالیسم کهنه، مارکس را به ضرورت " هماهنگ کردن دانش اجتماعی با شالوده ماتریالیستی و موسازی آن متناسب با این شالوده " (۱۳) معتقد ساخت. حال که ماتریالیسم بطور کلی شعور را ناشی از هستی میداند و نه برعکس، پس ماتریالیسم هنگامیکه بر زندگی اجتماعی انسانها تطابق داده میشود، طلب میکند که شعور اجتماعی ناشی از هستی اجتماعی دانسته شود. مارکس میگوید: " تکنولوژی نمایانگر رابطه فعال انسان با طبیعت و روند مستقیم تولید زندگی او و همراهِ آن نمایانگر شرایط اجتماعی زندگی او و تصورات ذهنی ناشی از این شرایط است. " (۱۴) (کاپیتال، جلد اول)

■ - تکانه در مقابل کلمه Impulsion بکار گرفته است.

مارکس، فرمولبندی تمام وکطالی ارا حکام بنیادی ماتریالیسم را که جامعه بشری و تاریخ آنرا نیز فرا
میبرد، در مقدمه کتاب "در انتقاد می اقتصاد سیاسی" با جملات زیر بدست میدهد:

"انسانها هنگام تولید اجتماعی زندگی خویش وارد مناسبات تولیدی معین و ناگزیری میشوند که تابع
اراده آنان نبوده، بلکه متناسب با مرحله تکاملی نیروهای مولده مادی آنان است."

مجموعه این مناسبات تولیدی ساختار اقتصاد جامعه یعنی شالوده واقعی را که بر روی آن رو
بمای حقوقی و سیاسی جامعه ساخته شده و بالای آن آید، تشکیل میدهد و اشکال معینی از شعور اجتماعی با
آن مطابقت دارد. شیوه تولید زندگی مادی تعیین کننده همه زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی
انسانهاست. شعور انسانها هستی آنان را تعیین نمیکند، بلکه برعکس هستی اجتماعی انسانهاست که
شعور آنان را تعیین میکند. نیروهای مولده مادی در پله معینی از تکامل خویش با مناسبات تولیدی و یا
مناسبات مالکیتی که تاکنون در درون آن تکامل می یافتند در تقاضای یافتند، (و مناسبات مالکیتی خود
پیرایه جریبان حقوقی مناسبات تولیدی نیست). این مناسبات از شکل تکامل نیروهای مولده به پای
بند زایل آنها بدل میشوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی فرا میرسد.

با عبور بنیان اقتصادی، سر تا سر روینای عظیم نیز دیر یا زود در نرگون میشود. هنگام بررسی این
دگرگونیها همواره باید دگرگونی مادی در شرایط اقتصادی تولید را که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین
است، از اشکال حقوقی سیاسی، مذهبی، هنری و فلسفی خلاصه از اشکال ایدئولوژیکی که
انسانها این تصادم را در قالب آنها دریافتند و تلبیه آنها مبارزه میکنند، تمیز داد.

همچنانکه نمیتوان راجع به یک فرد بر اساس آنچه او در باره خودش می اندیشد، قضاوت کرد، در
باره همین دوران دگرگونی نیز نمیتوان بر اساس شعورش قضاوت نمود. برعکس این شعور را باید بر مبنای
تصادف های زندگی مادی و بر اساس تصادم موجود بین نیروهای مولده جامعه و مناسبات تولیدی توضیح
داد.

"شیوه های تولید آسیائی، باستانی (آنتین) و فئودالی و معاصر یعنی بورژوازی را میتوان در خطوط
کلی درازنهای ترقی فرماسیون اقتصادی - اجتماعی دانست."

(بافرمولبندی کوتاهی که مارکس در نامه ای به انگلس مورخ ۷ ژوئیه ۱۸۶۶ بدست داده مقایسه
کنید: "تئوری مادی باره تعیین سازماندهی از توسط وسائل تولید" (۱۵).)

کشف درک ماتریالیستی تاریخ و عبارت دقیقتر ادامه و گسترش پیگیری ماتریالیسم بر عرصه پدیده های
اجتماعی و نفس عمده تئوریهای تاریخی پیشین را بر طرف کرد. نخست اینکه، این تئوریها در بهترین
حالت فقط انگیزه های اندیشه ای فعالیت تاریخی انسانها را بررسی میکردند، بی آنکه ضضا پیداایش این
انگیزه ها را بررسی کرده و قانونندی عینی را در تکامل سیستم مناسبات اجتماعی در یابند و ریشه های این
مناسبات را در وجه تکامل تولید مادی بچینند. دوم آنکه تئوریهای پیشین همانا فعالیت تولید مردم را
در برنهی گرفتند در حالیکه ماتریالیسم تاریخی برای نخستین بار امکان داد تا شرایط اجتماعی زندگی بوده
و تغییر این شرایط با دقت علوم طبیعی بررسی شود. "جامعه شناسی" و تاریخ نگاری پیش از مارکس در
بهترین حالت فاکت های خام از هم گسیخته را روی هم می انباشت و تصویری از برخی جوانب روند تاریخ به
دست میداد. مارکسیسم با بررسی مجموعه گرایشهای متضاد و رساندن سرخ آنها به شرایط دقیقاً قابل
تعیین، زندگی و تولید طبقات گوناگون جامعه، با طرد ذهنی کوی و خود سری درگزینش برخی اندیشه -
های "فرمانروا" و یاد تعبیر و تفسیر این اندیشه ها و با کشف ریشه های تمام اندیشه ها و همه گرایشهای

■ - ساختار در مقابل کلمه استروکتور بکاررفته است.

■ - تصادم در مقابل کلمه conflict یا KONFLIKT بکاررفته است.

کوناگون در چگونگی نیروهای مولده مادی - راه پژوهش همه گپروهه جانبه روند پیدایش تکامل و زوال فراسمونهای اجتماعی - اقتصادی را نشان داد. انسانها آفریننده تاریخ خوشبند اما منشاء انگیزههای انسانها و بویژه توده انسانها کجاست ؟ برخورد میان اندیشه ها و کششها و کوششهای متضاد از چیست ؟ مجموعه این برخوردها میان همه توده های جوامع بشری چگونه است ؟ شرایط عینی تولید زندگی مادی که شالوده همه فعالیت تاریخی انسانها را تشکیل میدهد چگونه است ؟ قانون تکامل این شرایط کدام است ؟ - مارکس به تمام این نکات توجه کرد و راه پژوهش علمی تاریخ را که با آنهمه جوانب کوناگون و سیر متضاد های روند واحد و قانونمندی است نشان داد .

مبارزه طبقاتی

اینکه کششها و کوششهای برخی از اعضای جامعه با کششها و کوششهای دیگران تناقض دارد اینک زندگی اجتماعی سرشار از تضادهاست، اینک تاریخ از مبارزه میان حلقهها و جامعه ها و همچنین از مبارزه در درون آنها خبر میدهد و اینکه علاوه بر آن تاریخ از تناوب ادوار انقلابی و ارتجاعی و جنگ و صلح و رکود و پیشرفت سریع و یا انحطاط حکایت میکند - امری است برهنگان معلوم . مارکسیسم سرخ راهنمایی به دست داد که امکان میدهد در همین وضع بظاهر سردرگم و درهم ریخته قانونمندی کشف شود : این سرخ مبارزه طبقاتی است . تنها از راه پژوهش مجموعه کششها و کوششهای تمام اعضای جامعه مفروض دریا گروهی از جامعه ها است که میتوان نتیجه این کششها و کوششها را بر پایه علمی تعیین کرد . و اما منشأ کششها و کوششهای متضاد در تفاوت وضع و شرایط زندگی طبقاتی است که هر جامعه ای بدانها تقسیم میشود . مارکس در " مانیفست حزب کمونیست " مینویسد :

" تاریخ همه جوامع تا این زمان (انگلس بعد ها اضافه کرد : به استثنای تاریخ کمون اولیه) تاریخ مبارزه طبقاتی است . آزاد و برده ، پاتریسین و پلبین ، ملاک و سرف (رعیت خانه زاد) ، استاد کارگاه و شاگرد و بیک سخن ستمگرو ستمکش همواره با هم تضاد آشتی ناپذیر داشته و علیه یکدیگر بی اندرین به پیکارگاه نهان و گاه عیان برخاسته اند و این پیکار همیشه یا به نوسازی انقلابی سرپای جامعه و یا به نابودی هر دو طبقه پیکارگر انجام میدهد است

جامعه بورژوازی امروزی که از بنطن جامعه نابود شده نشود الهی برخاسته ، تضاد های طبقاتی را بر نیانداخته بلکه فقط طبقات تازه ، شرایط تازه ستمگری و اشکال تازه مبارزه را جایگزین کهنه ها ساخته است .

ولی دوران مایعنی دوران بورژوازی ، وجه تمایزش آنست که تضاد های طبقاتی را ساده کرده است : جامعه پیش ازین به دو ارد و گاه بزرگ خصم یکدیگر ، به دو طبقه بزرگ رویاروی یکدیگر یعنی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم میشود . " (۱۶)

از انقلاب کبیر فرانسه به بعد تاریخ اروپا در یک سلسله از کشورها که واقعی حوادث را که مبارزه طبقاتی است با روشنی خاص نمایانده است . حتی دوران بازگشت سلطنت در فرانسه عده ای سرخ بیرون داد (تیری Thierry ، گیزو Guizot ، مینیه Mignet ، تیر Thiers) که بهنگام تعمیم حوادث نمیتوانستند تصدیق نکنند که مبارزه طبقاتی کلید درک سرتاسر تاریخ فرانسه است . و اما دوران کمونی ، دوران پیروزی کامل بورژوازی ، دوران مؤسسات انتخابی و حقوق انتخاباتی وسیع (انتر نه همگانی) ، دوران مضبوطات روزانه ارزان قیمتی که به میان توده عماره می یابد و میره ، دوران اتحادیه

■ - کلاف سردرگم و وضع درهم ریخته در اینجا در منابع (پیرنت و انور باارزفته است .

های نیرومند و گسترده کارگران و اتحادیه های کارفرمایان و غیره - مبارزه طبقاتی را بشناختن و محور حوا دت
 بهی از بی جلیو جسم ما میگردد (اگرچه گاه به شکل بسیار یکجانبه "سالمت آمیز و" در چارچوب قانون
 اساسی ") نظری به جملات زیرین از "مانیفست حزب کمونیست" نشان میدهد که مارکس برای
 تجزیه و تحلیل معنی وضع هر طبقه در جامعه معاصر و در رابطه با تجزیه و تحلیل شرایط تکامل هر طبقه
 از انفرجامی چه توقعاتی داشت :

" از طبقاتی که اکنون رهیاری بوزواری پستاد و اند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعا انقلابی است .
 طبقات دیگر با پیشرفت صنایع بزرگ راه زوال میروند و نابود میشوند ولی پرولتاریا خود آفریده صنایع بزرگ
 است . همه طبقات میانه یعنی صنعتگر کوچک ، کاسبکار ، پیشه وران همان برای آن علیه بوزواری مبارزه
 میکنند که هستی خود را بعنوان طبقات متوسط از فنا برهانند . بنا بر این آنها انقلابی نیستند ، بلکه محافظه
 کارند . از آنهم بالاتر آنها ارتجاعی هستند ، زیرا میکوشند چرخ تاریخ را باز پس بگردانند . انقلابی بودن
 آنها در حد و دی است که با خطر محتمل رانده شدن بصرف پرولتاریا روبرو هستند ، در حد و دی است که از
 منافع آینده خود دفاع میکنند نه از منافع کنونی خود یعنی در حد و دی است که از نظریات خاص خویش دست
 بردارند تا نظریات پرولتاریا را جایگزین آن سازند . " (۱۷)

مارکس در یک سلسله از آثار تاریخی اش نمونه های درخشان و عمیق تاریخ نگاری ماتریالیستی و تجزیه و
 تحلیل وضع هر طبقه جداگانه و گاه گروهها و افسارگوناگون درون یک طبقه را بدست داده و برای اولین
 نشان میدهد که چرا و چگونه " هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است " . قطعه ای که آوردیم نشان میدهد که
 مارکس چه شبکه بفرنجی از مناسبات اجتماعی و مراحل گذار از یک طبقه به طبقه دیگر از گذشته به آینده
 را تجزیه و تحلیل میکند تا نتیجه تکامل تاریخی را بدست آورد .
 زرفترین ، همه جانبه ترین و موثکافانه ترین کاربرد تئوری مارکس و دلیل درستی آن آموزش اقتصاد میاوست .

آموزش اقتصادی مارکس

مارکس در مقدمه "کاپیتال" میگوید : " هدف نهایی این اثر عبارتست از کشف قانون اقتصادی حرکت
 جامعه معاصر (۱۸) یعنی جامعه سرمایه داری یا بوزواری . بررسی پیدایش ، تکامل و زوال مناسبات
 تولیدی جامعه مغروض و انتظار تاریخی همین - چنین است محتوی آموزش اقتصادی مارکس . در جامعه
 سرمایه داری تولید کالا سلطه است و لذا تجزیه و تحلیل مارکس نیز از تجزیه و تحلیل کالا آغاز میشود .

ارزش

کالا عبارتست از : اولا شئی که یکی از نیازهای انسان را برآورده میسازد . ثانیا شئی که با شئی
 دیگر مبادله میشود . سود بندی شئی آنرا ارزش صرف میکند . ارزش مبادله (یا بطور ساده ارزش) قبل از
 هر چیز عبارتست از رابطه و تناسبی که هنگام مبادله میان تعداد ارزشهای مصرفی از یک نوع با ارزشهای
 مصرفی از نوع دیگر برقرار میشود . تجربه روزمره نشان میدهد که دائامد ریمیلونها و میلیاردها از اینگونه مبادله
 ها ، ارزشهای صرف کالا گوناگون و غیر قابل مقایسه ، برابر نهاده میشوند . میان این اشیا "گوناگونی که
 در سیستم مناسبات اجتماعی معین دائامد برابر نهاده میشوند چه وجه مشترکی موجود است ؟ وجه مشترک
 آنها اینست که محصول کارند . مردم هنگام مبادله محصولات ، انواع کالا متفاوت کار را با هم برابر میکنند .
 تولید کالا آنچنان سیستم مناسبات اجتماعی است که در آن تولید کنندگان مختلف محصولات مختلف
 میسازند (تقسیم کار اجتماعی) و همه این محصولات بهنگام مبادله با هم برابر میشوند . بنا بر این وجه
 مشترکی که در همه کالاها موجود است کار مشخص رشته معنی از تولید و نوع معنی از کار نیست ، بلکه کار بیچرد
 انسانی است . کار انسانی بطور کلی است . کل نیروی کار جامعه مغروض وقتی بصورت جمع کل ارزش کلیه
 کالاها در نظر گرفته شود ، چیزی جز نیروی کار انسانی نیست . میلیاردها مبادله این مطلب را ثابت

میکنند. پس بنا براین هر کالائی فقط جزء معینی است از زمان کار لازم اجتماعی. بزرگی ارزش از روی کمیت کل لازم اجتماعی و یا زمان کاری که جامعه برای تولید کالای مفروض و ارزش صرف مفروض لازم دارد تعیین میشود. " هنگامی که مردم محصولات گوناگون خود پیش را از لحاظ ارزش برابری میکنند عملاً کارهای مختلف خویش را بعنوان کار انسانی برابر میکنند. آنها خود نهادند ولی چنین میکنند" (۱۹).
 یک اقتصاددان قدیمی میگوید: ارزش عبارتست از رابطه میان دو شخص. ولی او بیایست اضافه میکرد که این رابطه در زین پوشش از اشیاء پنهان شده است و تنها از دیدگاه سیستم مناسبات اجتماعی - تولیدی یک فرمولیون مفروض تاریخی جامعه یعنی از دیدگاه مناسباتی که در پدید آمدن او ملاحظه ها با تکرار شوند، مبادله تجلی میکند. میتوان فهمید که ارزش چیست. " کالاها بجا به ارزش چیزی نیستند جز کمیت معینی از زمان کار منجمد شده" (۲۰). مارکس پس از تجزیه و تحلیل دقیق خلعت دو گانه کار متبلور در کالا، به تجزیه و تحلیل اشکال ارزش و پول میپردازد. در اینجا وظیفه عمده مارکس عبارتست از بررسی نشان شکل پولی ارزش، بررسی روند تاریخی گسترش و تکامل مبادله: از زمانیکه مبادله ها بر مبادله های جداگانه و تصادفی بودند، " شکل ساده جداگانه و تصادفی ارزش": کمیت مفروض از یک کالا با کمیت مفروض از کالای دیگر مبادله میشود) تا شکل عام ارزش یعنی زمانیکه چندین کالای مختلف با یک کالای واحد و معین مبادله میشوند و تا شکل پولی ارزش که در آن طلا به همان کالای معین یا معادل عام بدل میشود. پول که عالیترین محصول تکامل مبادله و تولید کالائی است، خلعت اجتماعی کار فردی و پیوسته اجتماعی موجود میان تولید کنندگان پراکنده ای را که بوسیله بازار بهم بسته شده اند، پنهان میکند و از نظرها دور میدارد.

مارکس وظایف گوناگون پول را با موشکافی فوق العاد مای بررسی میکند. حتما باید توجه داشت که در این جا (و بطور کلی در کلیه فصلهای نخست "کاپیتال") شکل تجربی بیان که در ظاهر کاملاً مشابه دد و کسب است (deduction) یعنی روند نتیجه گیری منطقی که در آن از عام به خاص و از کل به جز راه میروند و از محملها و مقدمات کلی معین نتایج مشخص میگیرند) در واقع امر چکیدن بررسی انبوه بسیار عظیمی از فاکتورها و اطلاعات مربوط بتاریخ تکامل مبادله و تولید کالائی است. "پیدا شدن پول با سطح معینی از تکامل مبادله کالائی ملازمه دارد. اشکال گوناگون پول: معادل ساده، وسیله گردش، زرانند وزی، پول جهانی، - بسته به اینکه پول بیشتر برای کدامین از وظایف بکار میروند و کدامیک از این وظایف بطور نسبی مسلط است، بر پایه های بس متفاوتی از روند تولید اجتماعی دلال دارند" (۲۱).
اضافه ارزش

در پایه معینی از تکامل تولید کالائی، پول به سرمایه بدل میشود. فرمول گردش کالائی چنین بود: کالا - پول - کالا. یعنی فروش یک کالا برای خرید کالای دیگر. اما فرمول عام سرمایه برعکس چنین است: پول - کالا - پول. یعنی خرید به قصد فروش (با سود). مارکس این رشد ارزش بدوی پولی را که به کار انداخته شده، اضافه ارزش مینامد. همه میدانند که پول بهنگام دوران سرمایه "رشد" میکند و درست همین "رشد" است که پول را به سرمایه یعنی به یک رابطه ویژه و از نظر تاریخی معین تولید اجتماعی بدل میکند. اضافه ارزش نمیتواند از گردش کالا پدید آید، زیرا در این گردش تنها معادلها مبادله میشوند. اضافه ارزش از گران فروشی نیز نمیتواند پدید آید، زیرا برد و باخت متقابل فروشند و ها و خریداران سر انجام حد یکدیگر را خنثی خواهد کرد. بعلاوه سخن بر سر یک پدید آمدن، تو د ای، متوسط و اجتماعی است و نه یک پدید آمدن مفرد. صاحب پول برای اینکه اضافه ارزش بدست آورد "باید در بازار کالائی با این ویژگی به چنگ آورد که ارزش صرفش خود سرچشمه ارزش باشد" (۲۲) - کالائی که روند صرف آن در همان حال روند ایجاد ارزش باشد. چنین کالائی موجود است: نیروی کار انسان. صرف این کالا عبارتست از کاره و کار آفرینند، ارزش است. صاحب پول، نیروی کار را با ارزش آن - که مانند ارزش هر کالای دیگری

از روی زمان کار اجتماعی لازم (یعنی ارزش نگاهداری کارگر و خانواده اش) تعیین میشود - میخرد صاحب پول که نیروی کار را خرید و است حق دارد آنرا مصرف کند یعنی حق دارد کارگر را وادارد که یک روز تمام مثلا ۱۲ ساعت کار کند. طی شش ساعت از این ۱۲ ساعت (زمان کار "لازم") کارگر محصولی میسازد که جبران کننده هزینه نگاهداری اوست و طی شش ساعت دیگر (زمان کار "اضافی") کارگر اضافه محصول میسازد که سرمایه دار بابت آن چیزی نپرداخته است. بنابراین باید در سرمایه دو جز را از نقطه نظر روند تولید از هم تمیز داد: یکی سرمایه ثابت که صرف خرید وسائل تولید (یعنی ماشین آلات، ابزار کار، ماده خام و غیره) شده و ارزش آن بر تنبیر (یکباره یا به افساط) به محصول آماده منتقل میشود؛ دیگری سرمایه متغیر که صرف خرید نیروی کار شده است. ارزش این سرمایه بر تغییر نمی ماند و بلکه در روند کار رشد میکند و اضافه ارزش میسازد. به این دلیل برای بدست آوردن درجه بهره کشی از کارگر توسط سرمایه، باید اضافه ارزش را فقط با سرمایه متغیر سنجید و نه با کل سرمایه. در مثال ما نرخ اضافه ارزش - ناس که مارکس به این نسبت میدهد - عبارت خواهد بود از $\frac{۱}{۶}$ ساعت یعنی ۱۰۰٪.

محللهای تاریخی پیدایش سرمایه عبارتند از: نخست - انباشت مقدار معینی پول در دست اشخاص جداگانه در زمانیکه بطور کلی تولید کالای به سطح تکامل بالنسبه بالایی رسیده است. دوم - وجود کارگر که به دو معنا "آزاد" است: آزاد از هرگونه مانع یا محدودیتی در فروش نیروی کار خویش و آزاد از زمین و هرگونه وسیله تولید؛ یعنی کارگر بدون ارباب، کارگر "پرولتر" که برای زنده ماندن چاره ای جز فروش نیروی کار خویش ندارد.

اضافه ارزش را از راه بکار بستن دو شیوه اصلی میتوان افزایش داد: از راه امتداد روزانه کار ("اضافه ارزش مطلق") و از راه کوتاه کردن زمان کار لازم ("اضافه ارزش نسبی"). وقتی مارکس کار بست شیوه نخست را تجزیه و تحلیل میکند تا بلوی عظیمی از مبارزه طبقه کارگر در راه کوتاه کردن روزانه کار و دخالت دولت، ابتدا به منظور دراز کردن روزانه کار (قرن ۱۴ تا ۱۷) و سپس به منظور کوتاه کردن آن (قوانین کار قرن نوزدهم) در برابر چشمان میگذارد. از هنگام پیدایش "کاپیتال" بیعت تاریخ جنبش کارگری کشورهای متحدن جهان این تابلو را با هزاران هزار فاکت تازه تکمیل کرده است.

مارکس ضمن تجزیه و تحلیل اضافه ارزش نسبی سه مرحله اساسی تاریخی افزایش باروری کار را توسط سرمایه داری بررسی میکند: ۱- همکاری ساده، ۲- تقسیم کار و انوفاکتور، ۳- ماشینیم و صنعت بزرگ. اینکه مارکس تا چه پایه عمیقاً مشخصات بنیادی و نمونه و سرمایه داری را کشف و بیان کرده از جمله از اینجا پیدا است که پژوهش صنایع به اصطلاح "پیشه وری" روسیه قویترین سرمایه را برای تشکیل دو مرحله نخست بدست میدهد. تاثیر انقلابی گر صنایع بزرگ ماشینی، که مارکس در ۱۸۶۷ بیان کرده، در نیمه قرنیکه از آن تاریخ میگذرد، در چندین کشور "نوین" نیز آشکار شده است (روسیه، ژاپن و غیره).

و بعد - در آموزش مارکس، انباشت سرمایه - یعنی بدل شدن بخشی از اضافه ارزش به سرمایه در دست آن نه برای رفع نیازهای شخصی و یا هوا و هوس سرمایه دار بلکه برای تولید جدید - نیز بیشهات مهم است و تا زگی دارد. مارکس اشتباه اقتصاد سیاسی کلاسیک سابق را (از آدام اسمیت به بعد) فاش ساخت. این اقتصاد سیاسی طمان میبرد که همه اضافه ارزش که به سرمایه بدل میشود سهم سرمایه متغیر است. در حالیکه در واقع امر اضافه ارزش بیان وسائل تولید و سرمایه متغیر سرشکن میشود. رشد سریعتر سهم سرمایه ثابت (در جمع کل سرمایه) به نسبت سهم سرمایه متغیر، در روند تکامل سرمایه داری و تبدیل آن به سرمایه ایسم اهمیت عظیمی دارد.

انباشت سرمایه ماشین را سریعتر جانشین کارگر میکند و در یک قطب ثروت و در قطب دیگر فقر میآفریند و به این طریق با اصطلاح "ارتش ذخیره کارگری" و "زائد بودن نسبی کارگران" و "سازنده جمعیت سرمایه

داری را پدید می آورد، که اشکال بسیار گوناگونی بخود میپذیرد و سرمایه دار امکان میدهد تا تولید را با سرعت فوق العاده ای گسترش دهد. ناگفته نگذاریم که همین امکان در رابطه با اعتبار و انباشت سرمایه در وسائل تولید و کلید درک بحرانهای اضافه تولید را نیز بدست میدهد. بحرانهایی که در کشورهای سرمایه داری متناوباً ابتدا بطور متوسط هر دو سال یکبار و سپس در فواصل طولانی تر و نامعلوم تری فرا میرسد.

باید انباشت سرمایه را برشالود و خود سرمایه داری، از به اصطلاح " انباشت بدوی سایه " متمایز داد. " انباشت بدوی سرمایه " یعنی جدا کردن قهری کارکنان از وسایل تولید، راندن دهقانان از زمین، دزدیدن زمین های آبشین ها (کمون ها) و سیستم مستعمراتی و وامهای دولتی و تعرفه های حمایتی و غیره. " انباشت بدوی سرمایه " در یک قطب " پروولتر آزاد " و در نقطه دیگر صاحب پول یعنی سرمایه دار میسازد.

" گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری " را مارکس در جملات معروف زیر توصیف میکند:

" سلب مالکیت تولید کنندگان مستقیم با بیرحمانه ترین و اندالیمس و سخت تاثیر ننگین ترین، کیفیت ترین و مسکین ترین شهوات نفرت بار انجام یافته است. مالکیت خصوصی که با زحمت شخصی به دست آمده، مالکیتی که میتوان گفت بمریوند کارکن مستقل منفرد با وسائل و ابزار کارش استوار است به وسیله مالکیت خصوصی سرمایه داری که بر پایه استثمار نیروی کار ظاهر آزاد غیره متکی است و از زمین بدور میشود. آنگاه دیگر سلب مالکیت کارگری که اقتصاد مستقلی دارد مطرح نیست، نهت سلب مالکیت از سرمایه داری فرا میرسد که خود تعداد زیادی کارگر را استثمار میکند. این سلب مالکیت از راه بازی قوانین ذاتی تولید سرمایه داری، از راه تمرکز سرمایه ها انجام میشود. یک سرمایه دار بسیاری سرمایه دار دیگر را از پای اندازد. همراه با این تمرکز یعنی همراه با سلب مالکیت از بسیاری سرمایه دار توسط عده کمی از آنها، در روند کار نیز شکل همکاری به هم میسازد و وسیعتری گسترش می یابد و کارست آگاهانه دانش در امور فنی، بهره برداری طبق برنامه از زمین، تبدیل وسائل کار به چنان وسائلی که تنها با کار جمعی میتوان از آنها استفاده کرد و صرفه جوش در کلیه وسائل تولید از طریق استفاده از آنها بشماره وسائل تولید کار بهم بسته اجتماعی و بهم پیوستگی همه خلقها در شبکه بازاری جهانی و به دنبال آن خصلت بین المللی رژیم سرمایه داری تکامل می یابد. با کاهش مداوم تعداد سرمایه داران کلان، یعنی آنانی که تمام فوائد این روند تحولی را غصب کرده به انحصار خود در می آورند و حجم فقر و ستم و بردگسی و فساد و استثمار و بی همچنین خشم طبقه کارگر نیز افزایش می یابد. طبقه ای که خود را نیم روند تولید سرمایه داری آنرا آموزش داده متحد و متشکل میکند. انحصار سرمایه به پای بنسندان شیوه تولیدی که خود با آن و زهرتاثیر آن پدید آمده و ورشد کرده بدل میشود. تمرکز وسائل تولید و اجتماعی شدن کار به چنان نقطه ای میرسد که دیگر با پوسته سرمایه داری خود سازگار نیست. این پوسته میترکد. ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری فرا میرسد. از سلب کنندگان مالکیت سلب مالکیت میکنند. (۲۳) (کاپیتال ۰ جلد اول)"

و بعد. تجزیه و تحلیلی نیز که مارکس در جلد دوم " کاپیتال " از بازتولید سرمایه اجتماعی در مجموع خویش بدست میدهد تا زگی داشته و دارای اهمیت بسیار زیادی است. در اینجا هم مارکس یک پدیدة منفرد و یا جزء کوچکی از اقتصاد جامعه را در نظر نمیگیرد بلکه پدیدة توده ای و سرتاپای اقتصاد جامعه را در کلیت آن در نظر میگیرد و ضمن اصلاح اشتباه کلاسیک ها که از آن یاد کردیم، تولید اجتماعی را به دو بخش بزرگ تقسیم میکند: (۱) تولید وسائل تولید (۲) تولید وسائل مصرف. مارکس با ارفاقی که بعنوان مثال آورده است گردش سرمایه کل اجتماعی را در مجموع خویش هم در حالتی که بازتولید در حجم سابق

باقی بماند و هم در حالتی که سرمایه انباشته شود، به تفصیل بررسی میکند. در جلد سوم "کاپیتال" مسئله تشکیل نرخ متوسط سود بر اساس قانون ارزش حل شده است. اینکه بررسیهای منجر از دیدگاه پدیدهای اجتماعی و توده ای و در مجموع اقتصاد جامعه انجام گرفته و نه از دیدگاه حوادث منفرد و نادر و با ظواهر سطحی رقابت، که اقتصاد سیاسی ماری گراهام تئوری معاصر "سود مندی حداکثر" اغلب بدان اکتفا میکنند، کاملاً عظیمی است که علوم اقتصادی در سیمای مارکس به جلو برداشته است. مارکس نخست منشاء اضافه ارزش را بررسی میکند و پس از آنست که بررسی چگونگی تقسیم اضافه ارزش میان سود، بهره وام و بهره زمین میپردازد. سود عبارتست از نسبت اضافه ارزش به کل سرمایه ای که در مؤسسه گذاشته شده است. سرمایه ای که "ترکیب آلی آن بالاست" (یعنی نسبت سرمایه ثابت در آن به سرمایه متغیر بهش از حد متوسط اجتماعی است) نرخ سودی کمتر از نرخ متوسط میدهد؛ و سرمایه ای که "ترکیب آلی آن پائین است" نرخ سودش بیش از نرخ متوسط است. ولی رقابت میان سرمایه ها و انتقال آزاد آن از یک رشته به رشته دیگر نرخ سود را در هر دو حالت به سوی نرخ متوسط میکشد. جمع کل ارزش تمام کالاهای جامعه مفروض با جمع کل بهای آنها تطبیق میکند. اما در مؤسسه سمات جدا جدا ورشته های جدا جدا تولید کالاهای موافق ارزش خود فروخته نمیشوند، بلکه به بهای تولید فروخته میشوند که بر اثر رقابت حاصل میشود. بهای تولید برابر است با سرمایه صرف شده به اضافه سود متوسط.

به این ترتیب، مارکس این واقعیت بر همه معلوم و غیر قابل انکار را که قیمتها با ارزشها مطابقت ندارند و سودها بر اینرند بطور کامل بر اساس قانون ارزش توضیح میدهد، زیرا جمع کل ارزشها با جمع کل قیمتها مطابقت دارد. اما ارزشهای (اجتماعی) بسادگی و بلا واسطه به قیمتهای (انفرادی) بدل نمیشوند، بلکه راه بسیار غیرنحی راهی پیمایند: کاملاً طبیعی است که در جامعه تولید کنندگان پراکنده کالاهای تنها بوسیله بازار بهم بسته شده اند، قانونمندی نمیتواند جز بصورت قانونمندی متوسط اجتماعی، توده ای، و از راه خنثی کردن متقابل انحرافهای فردی به اینسو و آنسو، تجلی کند.

افزایش باروری کارایجاب میکند که سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر با سرعت بیشتری رشد کند و باز آنجا که تولید اضافه ارزش تنها بعهده سرمایه متغیر است، روشن است که نرخ سود (یعنی نسبت اضافه ارزش به کل سرمایه و نه به بخش متغیر آن) به سوی کاهش گرایش دارد. مارکس این گرایش و برخی موجبات باز دارند و یاپنها کنند. آنرا به تفصیل تجزیه و تحلیل میکند. ما از تشریح بخشهای فوق العاده جالب جلد سوم "کاپیتال" که به سرمایه ریائی، بازرگانی و پولی اختصاص دارد، میگذریم و به عمده ترین آنها یعنی تئوری بهره زمین میپردازیم.

محدود بودن مساحت زمین که در کشورهای سرمایه داری همه آنرا صاحبان جداگانه ای تصاحب کرده اند، سبب میشود که بهای تولید محصولات کشاورزی بر بهای هزینه تولید در حالت متوسط و شرایط متوسط حمل آن به بازار تعیین نشود، بلکه از روی هزینه بدترین خاک و از روی هزینه بدترین شرایط حمل محصول به بازار تعیین شود. تفاوت میان این بهای و بهای تولید در خاکهای بهتر (و با شرایط بهتر) بهره تفضیلی یا یفرانسویل است. مارکس این بهره تفضیلی را هم در حالتیکه حاصلخیزی قطعات مختلف زمین متفاوت است و هم در حالتیکه مبلغ سرمایه گذاری در زمین تفاوت دارد، موشکافانه بررسی کرد و منشاء پیدایش این بهره را نشان داد و این اشتباه را کنار داد و راکه گویا بهره تفضیلی فقط وقتی بدست می آید که دانه از زمینهای بهتر به زمینهای بدتر بگذریم، کاملاً فاش ساخت. (به تئوری اضافه ارزش نیز که در آنجهز انتقاد از رود برتوس Rodbertus قابل توجه است، مراجعه کنید). در واقع چه بسا گذار بر عکس پیش می آید و چه بسا زمینهایی که از درجه معینی به درجه دیگر منتقل میشوند (بر اثر ترقی، کثرت کشاورزی، رشد شهرها و غیره). "قانون کاهش حاصلخیزی زمین" نیز که شهرتی بهم رسانده عمیقاً اشتباه آمیز است. این قانون نقائص محدود پتها و تضادها را به داری رابه گردن طبیعت می اندازد. بحالوه

برابری سود در همه رشته های صنعتی و بطور کلی در همه رشته های اقتصاد ملی آزادی کامل رقابت و آزاد انتقال سرمایه از رشته ای به رشته دیگر را ایجاد میکند. در حالیکه مالکیت خصوصی زمین بوجود آورنده انحصار است و از انتقال آزاد سرمایه جلوگیری میکند. بر اثر انحصار فرآورده های کشاورزی، که پائین بودن ترکیب سرمایه آلی و در نتیجه بالا بودن نرخ سود از ویژگیهای آنست، روند هم سطح کردن نرخ سود آزادانه جریان نمی یابد و صاحب زمین که انحصار دار است امکان پیدا میکند که قیمت را در سطحی بالا تر از متوسط نگاه دارد و از همین بهای انحصاری است که بهره مطلق میزاید. تا وقتی سرمایه داری هست نمیتوان بهره تفضیلی را از میان برد. اما بهره مطلق را میتوان از میان برد. مثلا از راه ملی کردن زمین و واگذاری مالکیت آن به دولت. این واگذاری بدان معناست که انحصار مالکین خصوصی میشود و به رقابت آزاد در امر کشاورزی بطور کاملتری میدان داده میشود. و به همین دلیل چنانکه مارکس یادآوری میکند بورژوازی های رادیکال بارها در تاریخ پیشنهاد ترقی ملی کردن زمین را مطرح کرده اند. اما چنین پیشنهادی اکثریت بورژوازی ها را بوحشت می اندازد. زیرا به انحصار دیگری که در زمان ما بجزه مهم "حسام" است یعنی بطور کلی انحصار وسائل تولید، خیلی از نزدیکت "برمیخورد". (مارکس تئوری خود را در باره سود متوسط سرمایه و بهره مطلق در نامه مورخ ۱۲ اوت ۱۸۶۲ به انگلس، بسیار عالی معاینه فرموده و روشن بیان میکند. همچنین به نامه ۱۱ اوت ۱۸۶۱ مراجعه کنید.)

در بحث از تاریخ بهره زمین نیز باید به آن بخش از تحلیل مارکس توجه کرد که در آن جریان بدل شدن بیگاری (و تنبیه دهقان با کار خفشی زمین ارباب را میگرد و اضافه محصول میسازد) به بهره جنسی یا بهره طبیعی (و تنبیه دهقان اضافه محصول را در زمین خود میسازد و بر اثر اجبار غیر اقتصاد "ی" به ارباب تحویل میدهد) و سپس به بهره پولی (همان بهره طبیعی است که بر اثر تکامل تولید کالای بی پول "о́борот" روس قدیم، بدل شده) و بالاخره به بهره سرمایه داری (که در آن سرمایه دار کشاورز جای دهقان را گرفته و امکان کار مزدوری میکند) نشان داده میشود. در رابطه با تحلیل "نطفه های بهره سرمایه داری زمین" بجاست که روی چندین اندیشه بسیار عمیق مارکس درباره تحول سرمایه داری در کشاورزی (که بجزه برای کشورهای عقب مانده ای نظیر روسیه اهمیت دارد) انگشت بگذاریم. طبقه روزمزدان تدارکی که با پول اجبر میشوند نه تنها بطور ناگزیر به همراه تبدیل بهره طبیعی به بهره پولی تشکیل میشوند بلکه حتی پیش از آن پدید می آید. در آغاز پیدایش این طبقه، زمانیکه هنوز بصورت تک جوشهای پدید آمده، در جرگه دهقانان مرفه تری که خود تمهید به پرداخت بهره مالکانه اند و طبعا این عادت گسترش می یابد که کارگران مزدور را بحساب خود استوار کنند. در زمان فتوالت هم بودند دهقانان مرفه که در همین حال که خود وابسته فتوالت بودند، بنوعی خفشی دهقان وابسته نگاه میداشتند. به این ترتیب این دهقانان به تدریج امکان می یابند که شورش بیاند و زود بخود به سرمایه داران آینده بدل شوند. در نتیجه در میان صاحبان پیشین اراضی، که اقتصاد مستقلی دارند و خزانه ای برای نشای اجاره داران سرمایه دار پدید می آید که تکامل عمومی سرمایه داری بیرون از کشاورزی نیز خود سبب ساز رشد آنهاست. ("کاپیتال" جلد سوم) ۰۰۰. سلب مالکیت از بخش از جمعیت روستا بیرون راندن آنها از نه تنها کارگران و وسائل زندگی و بازار کار آنها را برای سرمایه صنعتی آزاد میکند بلکه بازار داخلی را نیز بوجود می آورد. ("کاپیتال" جلد اول) ۰ فقر و ورشکستگی جمعیت روستایی بنوعی خود را ایجاد ارتش ذخیره کارگری برای سرمایه نقش ایفا میکند و به این دلیل در هر کشور سرمایه داری همواره بخشی از جمعیت روستایی در حالت گذار تبدیل شدن به جمعیت شهری یا مانواکتوری (یعنی غیر کشاورزی) قرار دارد. این سرچشمه اضافه جمعیت نسبی مستمرا جاری است. ۰۰۰ کارگر کشاورزی را به پائین ترین سطح دستمزد می رسانند و همواره پنهان یا در لجنزار مستندی دارد. ("کاپیتال" جلد اول) ۰

مالکیت خصوصی در هفان بر زمین که روی آن کار می‌کند غالباً تولید کوچک و شرط شکوفایی و شکل گرفتن کلاسیک آنست. اما این تولید کوچک تنها با تولید جامعه ابتدائی در مسازاست. در جامعه سرمایه داری "بهره کسی از هفان تنها از نظر شکل با بهره کسی از کارگر صنعتی تفاوت دارد. استثنا رکیکی است: سرمایه سرمایه داران تک به تک در هفانان تک به تک را از نظر زمین و ربا خواری استثنا می‌کنند. اما طبقه سرمایه دار طبقه هفان را بوسیله مالیات دولتی استثنا می‌کند." (مبارزه طبقاتی در فرانسه) "پارسل (قطعه زمین کوچک) در هفان فقط بهانه ایست که به سرمایه دار اجازه میدهد از زمین سود و ربح وام و بهره مالکانه بیرون کشد و زارع را به امان خود رها کند تا هر طور خواسته باشد مزد خود را درآورد." (۲۶) (هجد هم پرویز) معمولاً در هفان حتی بخشی از دستمزد خود را هم به جامعه کاپیتالیستی یعنی طبقه سرمایه دار تحویل میدهد و به سطح اجاره دار ابرلندی، که ظاهراً مالکیت خصوصی دارد، تنزل میکند. بچه دلیل "در کشورهاییکه در آنها خرد مالکی هفانی مسلط است نان ارزاتر از کشورهای است که شیوه تولید سرمایه داری دارند؟" ("کاپیتال" جلد سوم) یکی از دلایل اینست که در هفان بخشی از اضافه محصول خود را برایگان به جامعه (یعنی طبقه سرمایه دار) تحویل میدهد. بنا بر این چنین بهای نازل (نان و سایر محصولات کشاورزی) بهیچوجه حاصل باوروی کار تولید کنندگان نیست، بلکه نتیجه فقر آنهاست. ("کاپیتال" جلد سوم) مالکیت کوچک ارضی که شکل عادی تولید کوچک است، در زمان سرمایه داری تنزل میکند، نابود میشود، میبرد. مالکیت کوچک ارضی بنا به ماهیت خویش با تکامل نیروهای مولد اجتماعی، اشکال اجتماعی کار، تمرکز اجتماعی سرمایه ها، دامداری، حقها، سهای بزرگ و با بکار بستن هر چه بیشتر علوم، صناعات دارد. ربا خواری سیستم مالیاتی در همه جا آنها را ناگزیر بسوی فقر میبرد. صرف سرمایه برای خرید زمین مانع از آن میشود که این سرمایه برای کشت و آبادانی زمین بکار رود. تقسیم بی پایان وسائل تولید به قطعات کوچک، پراکندگی خود تولید کنندگان، (تمنا و نسی ها یعنی همیاری در هفانان خرد، پاکه نقی، بورژوازی بسیار رتقی دارند این گرایش را فقط تخفیف میدهد ولی آنها را زمین نمیبرد، بعلاوه نباید فراموش کرد که این تمایزها بحال در هفانان مرفه بسیار سود ضدولی برای خود، در هفانان فقیر بسیار کم سود است و یا تقریباً سودی ندارند. خود این همیاریها نیز بعداً به استثمار کنندگان کار مزدوری بدل میشود) اتلاف عظیم نیروی انسانی، بدتر و بدتر شدن شرایط تولید و گران شدن وسائل تولید قانون مالکیت کوچک زمین (پارسل) است. ("کاپیتال" جلد سوم) سرمایه داری در کشاورزی نیز نظیر صنعت، روند تولید را تنها به بهای قربانی کردن تولید کنندگان "نوسازی میکند." پراکندگی کارگران کشاورزی در پهنه ای گسترده، نیروی مقاومت آنان را در هم میکشد، در حالیکه تمرکز نیروی مقاومت کارگران شهری را بالا میبرد. در کشاورزی زمین یعنی سرمایه داری نیز مانند صنعت زمین شهری افزایش باوروی کار و سرعت افزایش آن به قیمت انهدام و کور کردن چشمه زاینده نیروی کار بدست می‌آید. و نیز هر پیشرفتی در کشاورزی سرمایه داری نه تنها پیشرفت در هنر فطرت کارگران است، بلکه در عین حال پیشرفت در تاراج زمین بشمار میرود. بنا بر این تولید سرمایه داری تکنیک و سازماندهی روش تولید اجتماعی را آنچنان تکامل می‌بخشد که در عین حال سرچشمه هر نوع نیروی یعنی زمین و کارگر را، ویران می‌سازد. ("کاپیتال" جلد اول، پایان فصل سیزدهم).

سوسیالیسم

از آنچه گفتیم پیداست که با رکن ناگزیری تبدیل جامعه سرمایه داری را به سوسیالیستی تمام و کمال و فقط فقط از قانون اقتصادی حرکت جامعه معاصر نتیجه میگیرد. غالباً عهدی مادی فرارسیدن ناگزیر سوسیالیسم، اجتماعی شدن کار است که به هزاران شکل با سرعت روز افزون پیش میرود و در نیم قرن پیش از درگذشت با رکن بجز در رشد تولید بزرگ، در رشد کارتلها، سندیکاها و تراست های سرمایه داران و

همچنین در افزایش عظیم حجم قدرت سرمایه، مالی بطور چشمگیری جلو میگرداند. موتور انتلکتوئل و ممال و انجام دهند. جسمانی این تبدیل پرولتاریاست که دست پرورده خود سرمایه داری است. مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی در اشکال مختلف و با محتوی بهیض از پیش غنی تری بروز میکند و ناگزیر به مبارزه سیاسی بسط ل میگردد که در جهت بدست آوردن قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست (دیکتاتوری پرولتاریا).^{۱۰} اجتماعی شدن تولید نمیتواند به گذاروسائل تولید به مالکیت جامعه یعنی به "سلب مالکیت از سلب مالکیت" کنندگان "نیانجامد". افزایش عظیم باروری کاره کاره روزانه کاره تمهید بقا پاورانه های تولید کوچک ابتدائی و پراکنده با کار دسته جمعی و کمال یافته - همه اینها خدمات مستقیم چنین گذاری است.

سرمایه داری پیوند گشاوری را با صنعت بطور قطع میگذارد. ولی در همین حال با تکامل عالی خصیص عناصر صنعتی برای برقراری این پیوند، برای بهم پیوستن صنعت و گشاوری بر پایه کارست آگاهانه علم و سازمان دادن کار جمعی و اتخاذ سیاست نوین توزیع جمعیت (هم روستای متروک و جدا از جهان و وحشی از میان میبرد و هم تراکم غیر طبیعی توده های عظیم در شهرها) فراهم می آورد. اشکال عالی سرمایه - داری معاصر، شکل نوین خانواد، ه وضع نوینی برای زنان و شرایط نوینی را برای پرورش نسل بالنده زمین سازی میکند. کار زنان و کودکان و فریادشان در خانواد، ه پدرشاه توسط سرمایه داری ه بناگنبروحشتناک ترین ه فقر آورترین ه نفرت بارتترین اشکال رادرجامه معاصر بخود میگیرد. با اینحال "صنعت بزرگ با نقض قاطعی که به زنان ه نوجوانان و کودکان هرد و جنس در روند سازمان یافته تولید اجتماعی در خارج از محیط خانوادگی تفویض میکند پایه اقتصادی نوینی برای شکل عالیتر خانواد، ه و مناسبات بین د و جنس به وجود می آورد. بدیهی است که مطلق انگاشتن شکل ژرمانو - مسیحی خانواد، ه همانقدر غیر منطقی و بساطل است که مطلق انگاشتن شکل باستانی روسی یا یونانی و یا شکل شرقی خانواد، ه. اگرچه این اشکال در ارتباط با هم سلسله تاریخی واحدی از تکامل را تشکیل میدهند. و اینهم بدیهی است که ترکیب کردن پرسنل کار جمعی از افراد هرد و جنس و از سنین گوناگون ه اگرچه در شکل خود رو و خشن سرمایه داری افس - که در آن کارگر برای روند تولید است ه نه روند تولید برای کارگر - سرچشمه زهر آلود فساد و سندی است. در شرایط مساعد باید برعکس به سرچشمه تکامل انسان نشانه بدل شود. ("کاپیتال" جلد اول ه آخر فصل ۳).

نظام فابریکی "نطفه پروری آینه" را با نشان میدهد. "پرورشی که در مورد کلیه اطفال بالاتراز سن مهمی ه کارمولد را با آموزش و ورزش توأم میکند ه که نه تنها یکی از راههای بالا بردن باروری اجتماعی کار است بلکه یگانه راه تولید انسانهای از هر جهت تکامل یافته است." (همانجا)

سوسیالیسم مارکس مسائل مربوط به ملیت و دولت را نیز بر همین پایه تاریخی مطرح میکند. ه پایه تاریخی نه به معنای فقط توضیح گذشته بلکه همچنین به معنای پیش بینی بی پروای آینده و فعالیت عملی شجاعانه برای تحقق آن. ملتها محصول ناگزیر و شکل ناگزیر دوران بورژوازی تکامل اجتماعی اند و پرولتاریا نیز نمیتوانست جان گرفته ه بالغ شده و شکل پذیرد اگر "در مرزهای ملی جان می گرفت" و "ملی" نمیبود. (ولسی بهیچوجه نه بدان مفهوم که بورژوازی از این واژه هادری باید). اما تکامل سرمایه داری بطور روزافزونی حصارهای ملی را میشکند، انزوی ملتها را از بین میبرد ه تضاد های آشتی ناپذیر ه طبقاتی را جان میسوزاند. آشتی ناپذیری ملی میسازد. به این دلیل عین حقیقت است که "کارگران مهمن ندارند و "تشریح مساعی" دست کم کارگران کشورهای تمدن "یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست" (مانیفست کمونیستی) (۱۳).

دولت قهر سازمان یافته است که در رله معنی از تکامل جامعه بناگنبروید آمد و این هنگامی بود که جامعه به طبقات متخاصم تقسیم شد و دیگر نمیتوانست بدون "قدرت حاکمه" ای که ظاهرا مافوق او قرار گرفته و تا حدودی جدا از آن باشده به زندگی خود ادامه دهد. دولت که از درون تضاد های طبقاتی بیرون آمده "دولت نیرومندترین طبقه ایست که سلطه اقتصادی دارد و بهاری دولت از نظر سیاسی نیز

۱۰ - تضاد آشتی ناپذیر را بر تضاد آشتی ناپذیر و آشتی ناپذیر را بر تضاد آشتی ناپذیر میگردانیم. ترجم

تسلط یافته و از اینراه وسائل نهی برای مطیع کردن و استیضار طبقه متکلفین بدست می آورد. دولت باستانی قبل از هر چیز دولت برده داران بود برای مطیع کردن بردگان و دولت فئودالی ارگان ملاکین فئودال بود برای مطیع کردن دهقانان وابسته و دولت کمونی انتخابی نیز ابزار استیضار کارگران مزد ور است نسو سط سرمایه داران (انگلس) "منشاء خانواده" مالکیت خصوصی و دولت که در آن نظریات خودی و مارکس را توضیح میدهد. حتی آزادترین و مشرفترین شکل دولت بورژوازی یعنی جمهوری دموکراتیک نیز به چه وجه این واقعیت را از میان نبرد ه بلکه فقط شکل آنرا تغییر میدهد. (پیوند حکومت با بورس، رشوه خواری مستقیم غیر مستقیم دیوان سالاران و مطبوعات و غیره) سوسیالیسم با سهر به سوی نابودی طبقات و دولت را نیز بسوی نابودی میبرد. انگلس در "آنتی دورینگ" منتهیست: "نخستین اقدامی که دولت واقعا بمشایان نمایند تمام جامعه بدان دست میزند یعنی سلب مالکیت از وسائل تولید بسود تمام جامعه، در همین حال آخرین اقدام مستقل وی بشنا به دولت خواهد بود. از آن پس دیگر حالت قدرت دولتی در رشته های مختلف مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زائده شده و بخودی خود قطع خواهد کردید. رهبری انسانها جای خود را به رهبری اشیاء تنظیم روند تولید خواهد سپرد. دولت "لغو" نخواهد شد، بلکه زوال خواهد یافت." جامعه ای که تولید را بر پایه اشتراک آزاد بر حقوق تولید کنندگان سازمان میدهد، ماشین دولتی را در همان جایی خواهد نهاد که آنروز سزاوار است: در موزه آثار باستانی و در کنار دولک و تهر فرنی (انگلس) "منشاء خانواده" مالکیت خصوصی و دولت (بالاخره در باره برخورد سوسیالیسم مارکس به دهقانان کوچک که در دوران سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان باقی میمانند، باید به گفته انگلس اشاره کنیم که نظر مارکس را بیان میکند و میگوید: "وقتی ما قدرت حاکمه را بچنگ آوریم، حتی بخاطر مان خطور نخواهد کرد که با توسل بزور از دهقانان کوچک سلب مالکیت کنیم (تفاوت نمیکند با پرداخت غرامت و یا بدون پرداخت غرامت)؛ اما ما این کار را الزاماً در حق زمینداران بزرگ خواهیم کرد. وظیفه ما در قبال دهقانان کوچک قبل از هر چیز عبارت از آن خواهد بود که تولید خصوصی و مالکیت خصوصی آنان را به تولید و مالکیت تعاونی بدل کنیم؛ ولی نه از راه توسل بزور بلکه با دادن سر مشق و پیشنهاد کمک اجتماعی بمنظور تحقق این هدف. البته ما آنوقت وسائل کافی در اختیار خواهیم داشت تا به دهقان مزایای چنین گذاری را ثابت کنیم. این مزایا از هم اکنون نیز باید به او توضیح داده شود." (انگلس) "در مسئله ارض در غرب" - انتشارات آکسمیا - ص ۱۷ ترجمه روسی اشتباهاتی دارد. اصل نوشته در نتیجه تسامت"

تاکتیک * مبارزه طبقاتی پرولتاریا

مارکس که از سالهای ۱۸۴۴-۱۸۴۵ یکی از نقایص بنیادی ماتریالیسم کهنه را - عبارت از اینکه

■ - در آثار و نظریات - و از جمله در همینجا - کلمه تاکتیک بمعنای بیانات و سیاستها بیان بکار برفته است که امروز مرسوم است. لنین از تاکتیک معنای را اراده میکند که امروز معمولاً از مجموع کلمات تاکتیک و استراتژی - خط مشی و سیاست حزب مستفاد میشود. لنین میگوید: "منظور از تاکتیک حزب، روش سیاسی آنست و یا به عبارت دیگر خصلت، جهت و شیوه های فعالیت سیاسی آنست" و تاکتیک سوسیالیسم مارکس (در ترجمه فارسی منتخبات - جلد اول - بهمنی دوم ص ۱۱) - توضیح مترجم

این ماتریالیسم نتوانسته است شرایط فعالیت‌های انقلابی را درنگ کرده و اهمیت آنرا بشناسد - روشن کرده بود. در سر تا سر زندگی خویش بموازات کارشوریه به مسائل تاکتیکی مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیز توجه گاهش ناپذیری نشان میداد. تطیع آثار مارکس و بجزیه مکاتبات وی با انگلس که در سال ۱۹۱۳ در چهار جلد منتشر شده، تا رمایه عظیمی در این باره بدست میدهد. این کارمایه هنوز بهمیچوجه جمع آوری و جمع بندی نشده و مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. لذا ما نیز مجبوریم در اینجا به اشارات کاملاً کلی و کوتاه اکتفا کنیم ولی تاکید مینماییم که مارکس ماتریالیسم را بدون این جانب آن، بحق نیمه کاره، یکسویه و مرده میدانست. مارکس و نظریه بنیادی تاکتیکی پرولتاریا را در انطباق کامل با تمام محملهای جهان بینی دیالکتیکی افشامین میکرد. تنها بحساب آوردن عینی مجموعه مناسبات کلیه طبقات جامعه مفروضه و نیزینا بر این بحساب آوردن مرحله عینی تکامل این جامعه و بحساب آوردن مناسبات متقابل موجود میان این جامعه و سایر جوامع ها، میتوانست تکیه گاه تاکتیکی درست طبقه پیشرو قرار گیرد. بعلاوه همه صیقات و همه کشورهای، نه بحالت ایستا، بلکه بحالت پویا، یعنی نه در حال سکون بلکه در حال حرکت در نظر گرفته میشوند (حرکتی که قوانین آن از شرایط اقتصادی زندگی هر یک از طبقات، ناشی میشود). حرکت نیز بنوع خود نه تنها از دیدگاه گذشته بلکه از دیدگاه آینده نیز بررسی میشود و در عین حال نه به مفهوم مبتذل "اولوسیونیستها" که فقط تغییرات گذرا را می بینند، بلکه به مفهوم دیالکتیکی بررسی میشود، که بنا بر آن چنانکه مارکس به انگلس مینویسد: "در جریانهای مترک تکامل تاریخی، هر ۲۰ سال یکروز است، اگرچه سپس ممکنست چنان روزهایی فرارسد که هرروز آن تراکم ۲۰ سال باشد" (مکاتبات مارکس و انگلس، جلد سوم). تاکتیکی پرولتاریا باید در هر مرحله تکاملی و در هر لحظه، این دیالکتیک عینی و ناگزیر تاریخ بشری را در نظر بگیرد و از یکسو از دورنمای مرکب سیاسی و تکتیکال پشتی و به اصطلاح "سالت آمیز" برای بالا بردن آگاهی و افزایش قدرت و استعداد رزوی طبقه پیشرو بهره گیرد و از سوی دیگر کار این بهره گیری را چنان سازمان دهد که جهت "هدف نهائی" جنبش طبقه مفروضه بود و استعداد این طبقه را برای انجام عملی وظایف مترک در روزهای مترکی که "هرروز آن تراکم بیست سال است" بهروراند.

در مسئله مورد بحث دواندیشه مارکس بجزیه مهم است: یکی از "فقر فلسفه" در باره مبارزه اقتصادی و سازمانهای اقتصادی پرولتاریا و دیگری از "مانیفست کمونیستی" در باره وظایف سیاسی. اولی چنانست است: "صنعت بزرگ انبوهی از انسانهای را که هدیه یگرا نمیشناسند در یک محل گرد می آورد. رقابت و منافع آنان را از هم جدا میکند و ولی دفاع از دستمزدها - این نفع مشترک در مقابل کارفرما - آنان را بر پایه اندیشه مشترک مقاومت و ائتلاف با هم متحد میسازد. ائتلافها که نخست جدا از هم مانده بهم پیوسته گروههایی تشکیل میدهند، برای کارگران دفاع از اتحادیه هایشان، در برابر سرمایه ایکه همواره متحد است مضروری از دفاع از دستمزدها میشود. در این مبارزه که جنگ داخلی واقعی است و همه عناصر نبرد آیند به هم میپیوندند و تکامل مییابند، وقتی ائتلاف به این نقطه رسید خصلت سیاسی بخود میگیرد. در اینجا برنامه و تاکتیکی مبارزه اقتصادی و جنبش سندیکائی برای چندین ده سال برای سرتاسر دوران طولانی آماده کردن نیروی پرولتاریا برای "نبرد آیند" در برابر سرمایه باید رهنمون های فراوان مارکس و انگلس را در زمینه جنبش کارگری انگلستان با این برنامه و تاکتیکی مقابله کرده که چگونه "شکوفائی" صنعتی زمینه ای فراهم می آورد تا برای "خریدن کارگران" (مکاتبات با انگلس جلد اول - صفحه ۱۳۶) و منصرف کردن آنان از مبارزه بکوشند و چگونه این شکوفائی بطور کلی روحیه کارگران را می شکند" (جلد دوم ص ۲۱۸) و چگونه پرولتاریای انگلستان بوزوئی میشود. - بوزوئی ترین ملت در درجه ملل جهان" (ملت انگلستان) از فراموشی میخواهد انجام کار را بدینجا بکشاند که در کتاب بوزوئی و اشرفیت بوزوئی و پرولتاریای بوزوئی هم داشته باشد. و چگونه "انرژی انقلابی این طبقه از میان میرود و چگونه مجبوریم مدت کم و بیش طولانی صبر کنیم تا کارگران انگلستان آنچه فساد بوزوئی بنظر می آید نجات یابند" و چگونه جنبش کارگری انگلستان "شورچا رتیسها" را کم

دارد و چگونه رهبران کارگران انگلیس چیزی بهین بورژوازی را دیکال و کارگر "آزاد درسی آیند و چگونه به ملت موقیمت انحصاری انگلستان و تا وقتی این انحصار نشکسته" با کارگران انگلیسی کاری نمیشود کرد".
در اینجا تا کنیک مبارزه اقتصادی در ارتباط با سیر عمومی جنبش کارگری (بزرگام آن) با وسعت نظری بسیار عالی و همه جانبه دیالکتیکی و واقعاً انقلابی بررسی شده است.

"مانیفست کمونیستی" حکم بنیادی مارکسیسم را در باره تاکتیک مبارزه سیاسی مطرح ساخت: کمونیست ها در راه تحقق هدفهای فوری و منافع عاجل طبقه کار در مبارزه میکنند ولی همزمان با آن در جنبش کمونیستی دفاع از آینده جنبش را نیز بعهده دارند." (۲۸) بخاطر این بود که مارکس در سال ۱۸۴۸ در لهستان از حزب "انقلاب" ارض پشتیبانی میکرد - از همان حزبی که قیام کراکوی را در سال ۱۸۴۸ برانگیخت: در آلمان ۱۸۴۸-۱۸۴۹ مارکس از انقلابیترین دیکراس انقلابی پشتیبانی میکرد و بعد ها نیز هرگز آنچه را که آن زمان در باره تاکتیک گفته بود پس نگرفت. وی به بورژوازی آلمان به چشم عنصری مینگریست که از همان ابتدا به خیانت نسبت به خلق و سازش با نمایندگان ناسیونالیستها ارجاع معنی کهنه گرایش داشت (تنها اتحاد با دهقانان نمیتوانست به بورژوازی آلمان دهد که وظایف خود را بطور کامل اجرا کند) تحلیل جمع بستنی که مارکس از موضع طبقاتی بورژوازی آلمان در دوران انقلابهای بورژوازی مکرراتیک بدست میدهد چنین است:
(این تحلیل در همین حال نمونه است از ماتریالیسمی که جامعه را در حال حرکت بررسی میکند و وضعتنها به آن جانب از حرکت نیز که بحقیق مینگرد اکتفا نمیکند) "بی باوری و خویشترن بی باوری خلق هلند نشان در برابر بالائینها لرزان در برابر اینتها ۰۰۰ هراسان از طوفان جهانی و هیچ جا انرژی نشان نمیدهد همه جاد زداننده دیکران است ۰۰۰ بی ابتکار ۰۰۰ پیر لعنت شده ای که محکوم است تا نخستین شور جوانی خلق جوان و تند رستی را در سمت منافع پیرانه خویش رهبری کند ۰۰۰" ("روزنامه راین جدید" ۱۸۴۸ به "ارثیه ادبی" مراجعه کنید - جلد سوم ص ۲۱۲) پس از گذشت ۲۰ سال مارکس در نامه ای به انگلس (جلد سوم ص ۲۲۴) علت عدم موفقیت انقلاب ۱۸۴۸ را چنین اعلام میکند که بورژوازی صلح با بودگی را حتی بر چشم انداز نبرد در راه آزادی هم ترجیح داد. (وقتی دوران انقلابهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ به پایان رسیده مارکس علیه هرگونه انقلاب بازی Schapper - ویلیخ Wiliich و مبارزه با آنان) بها خاست و طلب میکرد که باید بلد بود تا در دوران ویرانه منونی که انگار بطرز مسالمت آمیزی انقلابهای نوین را تدارک میکند کار کرد. اینکه مارکس چه نوع کاری و کاری با کدام محتوی را برای آیند و در آن طلب میکرد میتوان از ارزیابی زیرین که وی با وضع آلمان در وظایف ترین روزهای ارتجاعی در سال ۱۸۵۶ بعمل آورد و دریافت کرد آلمان همه چیز بسته بدان خواهد بود که بتوان از انقلاب پرولتری با چاپ دروسی از جنگ دهقانسی پشتیبانی کرد. تا وقتی انقلاب دیکراتیک (بورژوازی) در آلمان پایان نیافته بود، مارکس تمام توجه خود را در تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی به گسترش انرژی دیکراتیک دهقانان معطوف میداشت. مارکس لا سال را بطور عمیق به خیانت نسبت به جنبش کارگری و بسود پروس شتم میکرد از جمله به این دلیل که وی نسبت به مالکین و ناسیونالیسم پروس افاض میکند. در سال ۱۸۶۵ انگلس ضمن تبادل نظر با مارکس در باره بهانیه ای که میخواهند مشترکاً منتشر کنند به مارکس میگوید: "فرومایگی است که در یک کشور کشا ورزی بنام کارگران صنعتی تنها به بورژوا حمله شود و استثمار در رسالاری تمام با چو بیوفلک کارگران روستا از جانب اشراف فئودال فراهم شود" (۲۹) (مکاتبات جلد سوم ص ۲۱۲) در سالهای ۱۸۶۴-۱۸۷۰ که دوران انقلاب بورژوازی - دیکراتیک در آلمان به پایان خود نزدیک میشد - دورانی که در آن طبقات استثمارگر پروس و اطرفی در باره شیوه به پایان رساندن این انقلاب از بالا با هم در مبارزه بودند - مارکس نه تنها لا سال را که با همسارک مغالزه میکرد محکوم میساخته بلکه لیبکنشت را نیز که به "اطرفی پرستی" متسلا شده و از پارتیکولاریسم دفاع میکرد اصلاح مینمود. مارکس خواستار چنان تاکتیک انقلابی بود که بی امان هم علیه همسارک و هم علیه همسارک داران اطرفی توجه باشد - تاکتیک که با "فانج" یعنی یونکرز میند ابروس در ساز

نشود بلکه بید رنگه و حتی برز مینه ای هم که از زیر روزهای نظامی پروس فراغم آمده، مبارزه انقلابی را با وی از سر بگیرد. (مکاتبه با انگلس، جلد سوم، صفحات ۳۶۵۱۳۴ تا ۱۴۲۶، ۱۷۹۶، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۸، ۴۴۰، ۴۳۷، ۴۴۱ - (۴۴۱)).

در ریام مشهوراً نترنا سیونال مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ مارکس به پرولتاریای فرانسه علیه قیام بی‌موقع هشدار میداده، اما زمانیکه قیام بهر صورت فرارسید (۱۸۷۱) او به ابتکار انقلابی بوده هاشی که "بمعرض پورش میبردند" با وجد و شمعف تهنیت گفت (نامه مارکس به کوکلن). در چنین شرایطی و نیز در سیاسی از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در سیر عمومی و فرجام نهائی نبرد پرولتر، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرکتی است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده و تسلیم بدون نبرد. چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را مهشکند و توان پیکار را از او سلب میکند. مارکس که به استفاده از وسائل قانونی مبارزه در دوران رکود سیاسی و وجود آزادیهای قانونی بورژوازی کاملاً ارج مینهاد، در سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ پس از آنکه قانون فوق العاده ضد سوسیالیستها تصویب شده "جمله پردازای انقلابی" Most را شدیداً محکوم میکرد ولی با شدتی نه کمتر بلکه چه بسا بیش از آن به اپورتونیسم می‌تاخت که در آن زمان برای مدتی حزب رسمی سوسیال دمکرات آلمان را فرا گرفته بود و این حزب بلاد رنگ استواری، قاطعیت روحیه انقلابی و آمادگی گذارن مبارزه پشمانی را در ریاسخ قانون فوق العاده از خود نشان نداد (نامه های مارکس به انگلس" جلد چهارم، صفحات ۴۶۳۹۷ تا ۴۶۴۰۴، ۴۱۸، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۳۴). همچنین به نامه های خطاب به زورگه مراجعه کنید".



■ - پارتیکولارسم اصطلاحی است که در دانش سیاسی بورژوازی به عنوان جنبشی که هدف آن به دست آوردن خود مختاری سیاسی، اداری یا فرهنگی برای مناطق معینی از کشور و مخالف مرکزیت دولتی باشد، اطلاق میشود - مترجم

توضیحات و حاشیه‌ها

۱- پروتو باوئر - Bauer (۱۸۰۹-۱۸۸۲) فیلسوف آید، آلیست آلمانی و یکی از برجسته ترین هگل گرایان چپ. در فعالیت روزنامه نگاری همیشه ابتدا رادیکال بود و از سالهای ۱۸۶۰ به بعد همدار بیستارک شد. نظریات آید، آلیستی باوئر در آثار مارکس و انگلس: «خا نوا ده مقدس» (۱۸۴۴) و «ایدئولوژی آلمان» ۱۸۴۵-۱۸۴۶ مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲- آتئیسیم - atheisme - نفی وجود خدا و هر موجود و یا نیروی ماوراء طبیعی و در رابطه با آن نفی دین.

نباید آتئیسیم را با هرگونه آزاداندیشی در قبال احکام جزیی دین و یا هرگونه مخالفت با خداشناسی یکی گرفت. اگرچه اینگونه آزاداندیشی‌ها ممکن است راهگشای آتئیسیم باشد، ولی آتئیسیم بهیچ وجه در معنای معاصر و مارکسیستی آن، به مراتب عمیقتر بوده و انتقاد فلسفی، تاریخی و علمی از مذاهب را در برمیگیرد. آتئیسیم به اندازه خود دین تاریخ طولانی دارد. در ایران باستان هاشکالی از آتئیسیم وجود داشته که در زبان پهلوی "نیست یزدان انگاری" نام داشته است. این اصطلاح بطور تحت اللفظی با آتئیسیم که ریشه یونانی دارد تطبیق میکند. مارکسیم - لنینیسم در باره آتئیسیم آموزش کامل سیستماتیکی عرضه میکند که بر پایه درک درست سرچشمه های معرفتی و منشأ اجتماعی دین و خصلت تاریخی و تکامل یابنده آن استوار است.

مارکس و انگلس و لنین هرگز اجازه نداده اند آتئیسیم بمعنای تحقیرتوده های زحمتکش که معتقدات مذهبی دارند تلقی و درک شود. آنان همواره همانقدر که به کشفیات علمی اعتقاد داشته و ضرورت بالا بردن آگاهی علمی توده ها و مبارزه با جهل را تائید کرده اند، برداشت درست از کار در میان توده ها و احترام به آنان را نیز از ابتدائی ترین اصول کار انقلابی دانسته اند. در زمان ما، که فشرده های وسیع صد هاپلیهوش انسانها برای نوسازی جهان به پا خاسته اند و بر اتحاد همه نیروهای ترقیخواه و رهبری وسیع ترین قشرهای توده های زحمتکش از جانب پیشاهنگ آگاه پرولتاری و سوسیالیستی در دستور روز است، احزاب کمونیست و شرقی برداشت درست از ایمان مذهبی توده ها دارند. این برداشت انقلابی هم از گذشت فلسفی و آید، آلیستی به آموزش های آید، آلیستی و ارتجاعی بد و راست وهم از چپ روی های سکتاریستی و تکروانه که به گسست از توده ها منجر میشود. حزب توده ایران بر اساس چنین سیاستی است که صیقلیده در راه اتحاد همه نیروهای انقلاب ایران و از جمله نیروهای سلفانان ملی و ضد امپریالیستی میکوشد و در برنامه خود "تکلیف من آزادی دین" رادیکال را بر آزادبهای مکرانه طلب میکند.

۳- لودویگ فیهرباخ - Feuerbach (۱۸۰۴-۱۸۷۲) - فیلسوف برجسته مانیالیست آلمانی و یکی از اسلاف بلا فصل مارکسیم. فیهرباخ فلسفه آید، آلیستی - کل را مورد انتقاد جدی قرار داد.

ولی نتوانست ماتریالیسم را به عرصه فعالیت اجتماعی گسترش دهد. او در همین حال که در خارج از مسائل اجتماعی ماتریالیست قاطعی بود در درک پدیده های اجتماعی ایده آلگست باقی ماند. فیهر باخ در آخرین سالهای عمر به ادبیات سوسیالیستی روی آورد. "کاپیتال" مارکس را خواند و در ۱۸۷۰ وارد حزب سوسیال دمکرات آلمان شد. تزهای مارکس در باره فیهر باخ و اثر انگلس "لودویگ فیهر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان" بزبان فارسی ترجمه و منتشر شده است. در این آثار ارزیابی کاملی از فلسفه فیهر باخ بعمل می آید.

۴- در کتابنامه ای که لنهن در بیان این اثر خود آورده پیرامون مقاله های مارکس در روزنامه "رایسن" چنین می نویسد:

"مقاله های مارکس در "روزنامه رایسن" (کلن) مربوط به سال ۱۸۴۲ است. پیویزه انتقاد از مذاکرات ششمین دوره مجلس محلی "رایسن" در باره آزادی مطبوعات و سپس بناسبت قانون مربوط به دزدی چوپ و بعد: دفاع از رهائی سیاست از روحانیت و غیره. در اینجا گذار مارکس از ایده آلگسم به ماتریالیسم و از دمکراتیسم انقلابی به کمونیسم بچشم می خورد."

۵- کارل فوگت - Vogt (۱۸۱۷-۱۸۹۵) - طبیعی دان آلمانی و یکی از نمایندگان ماتریالیسم عامیانه. فوگت در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت کرد. وی با سوسیالیسم علمی عمیقاً دشمنی داشت و در شکار انقلابیون پرولتاری به پلیس کمک میکرد و به نشر اتهام علیه مارکس و انگلس میپرداخت. مارکس در اثر هجوآمیز خود که تحت عنوان "آقای فوگت Herr Vogt" نوشته، او را به عنوان "مورخ فلسفه حقوق بگهر لوشی بنا پارت انشا" میکند.

۶- جوزپه مازینی - Mazzini (۱۸۰۵-۱۸۷۲) انقلابی برجسته ایتالیایی، دمکرات بورژوا و یکی از رهبران جنبش ملی رهایی بخش ایتالیا. مازینی، هوادار نوعی سوسیالیسم بود. وی سوسیالیسم "سوسیالیسم" او جنبه تخیلی داشت. با این امید که از طریق همکاری سرمایه و کار میتوان مسائل کارگری را حل کرد. از نظر تاکتیکی مازینی به سوی اقدامات توطئه گرانه گشای داشت و مافع دهقانان را درک نمیکرد.

پیر ژوزف پرودون Proudhon (۱۸۰۹-۱۸۶۵) - اقتصاد دان و جامعه شناس فرانسوی. اندیشه پرداز خرد بورژوا و یکی از پایه گذاران آنارشیسم (کلیه آنارشی را با راول وی در آثار خوبی بکار برد). پرودون از موضع خرد بورژوا در حال ورشکستگی از سرمایه داری تکامل یافته و مانند انتقاد میکرد و اگرچه در آثارش لحن تنیدی علیه مالکیت سرمایه داری بکار میبرد. عملاً انتقاد او خصلت ارتجاعی داشت. چرا که به گذشته نظر میدوخت. نظریات پرودون که ظاهراً انتقاد آمیزی داشت، مدتی در میان جوانان مد روز بود و بخشی از جنبش انقلابی راهپوز در فرانسه بسوی خود میکشید.

باکونین - Bakounin (۱۸۱۴-۱۸۷۶) - یکی از اندیشه پردازان نارودنیسم ها و

آثار چیست ها • باکونین وارد انترناسیونال شد ولی هرگز با رکیسم رادریک نکرد و به تفرقه افکنی و خرابکاری در داخل انترناسیونال پرداخت و سرانجام از این سازمان اخراج شد • باکونین میکوشید کارگران و زحمتکشان را از هرگونه دخالت در سیاست بازدارد و مدعی بود که کارگران بجای دخالت در سیاست باید " انقلاب " کنند •

تئوری یونیونیزم انگلیسی - Trade-Unionism - تئوری یونیون در انگلستان نام سندیکاها و اتحادیه های کارگری است • در این اتحادیه ها کارگران مشخص بر اساس حرفه خویش جمع می آیند • تئوری یونیون ها بطور گروهی عضو حزب کارگری انگلیس اند • تئوری یونیونیزم سیستم نظریات رهبری راست تئوری یونیون ها است که جنبش انقلابی کارگری را نفی کرده و سیاست آشتی طبقاتی را تبلیغ میکند •

فردیناند لاسال Lassale (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴) - سوسیالیست خرده بورژوازی آلمانی ۷۰ سال از بنیان گذاران اتحادیه کارگری سرتاسری آلمان است که در ۱۸۶۳ تشکیل شد و نقش مثبتی در گسترش جنبش کارگری آلمان ایفا کرد • اما لاسال نظریات اپورتونیستی داشت و زمانیکه بخش دیگر جنبش کارگری آلمان با لاسال متحد شد تا حزب واحد کارگری آلمان را بوجود آورند • به همراه لاسال نظریات اپورتونیستی وی نیز وارد این حزب شد و در تکامل آینده آن اثر بسیار منفی بجای گذاشت •

۷- " خانواده قدس " (یا: " انتقاد از انتقاد انتقادی • علیه برونو باوشر و شرکا ") نخستین اثر مشترک مارکس و انگلس است • در ۱۸۴۴ نگاشته شده و در ۱۸۴۵ انتشار یافت • در مجله " پیکار " نشریه حزب توده ایران برای دانشجوها شماره دوم سال سوم - مرداد و شهریور ۱۳۵۲ صفحات ۲۴-۲۶ معرفی کوتاهی از این اثر چاپ شده است •

۸- انگلس - "لودویک فیباخ و ایمان فلسفه کلاسیک آلمان" در ترجمه فارسی چاپ مسکو ۱۹۵۴ - صفحات ۲۳ تا ۲۵ و صفحه ۲۸ رجوع کنید •

۹- انگلس - " آتش درونگه " •

۱۰- انگلس - "لودویک فیباخ و ایمان فلسفه کلاسیک آلمان" در ترجمه فارسی چاپ مسکو ۱۹۵۴ - صفحات ۵۷ و ۱۲۵ تا ۵۸

۱۱- انگلس - " آتش درونگه " •

۱۲- لورنس اشتاین Stein (۱۸۱۵ - ۱۸۹۰) - دولت شناس و اکونومیست عالی گرای آلمانی •

استاد دانشگاه، جهان بینش از آموزه‌های محافظه کارانه - ایده آلگیتی هگل در باره جنبه "مانوق صبقاتی" سلطنت فضا، مہرقت و ماتریالیسم و ایده آلگیم را بطور التقاطی بهم می آمخت. اشتاین در تحلیل و اتمیت های اجتماعی - سیاسی از دیالکتیک ایده آلگیتی بهره میگرفت و آنرا در خدمت دفاع از سلطنت میگذاشت. او در آثارش "سلطنت مشروطه بورژوازی" را بسیار مستود و آنرا سلطنت "اجتماعی" میدانست که گویا از ضایع عمومی خلق دفاع کرده. برخورد های آشتی ناپذیر طبقاتی را از جان بر سرده. نیروهای متخاصم را همساز میکند.

دورینگ - یکی دیگر از استادان دانشنامه، زمانیکه جلد اول کاپیتال مارکس را خواند، به این نتیجه رسید که گویا اسلوب دیالکتیکی مارکس و اسلوب اشتاین یکسان است. مارکس با توجه به آنچه که دورینگ نوشته در نامه زانویه ۱۸۶۸ به انگلس چنین مینویسد:

"دورینگ برخی چیزها را آشکارا درک نمیکند. با مزه تراز هم اینست که مرا با اشتاین مقایسه میکند. زیرا من به دیالکتیک میردازم و اشتاین در شقوق ثلاثه پیوستگی که جامعه ای از برخی کانگوریهای هگلی بر آنها پوشانیده، دستچین مہملی از زیرترین فرومایگی هارا میچپاند."

لنین در اینجا توجه میدهد که مراط پار نظری را که در آن سخنی از تغییر و تحول میرود نیاید دیالکتیک مارکس دانست.

۱۳- انگلس - "لئود وگه فہرہ باخ وایان فلسفہ کلاسیک آلمانی" ترجمہ فارسی صفحہ ۲۵

۱۴- مارکس - "کاپیتال" - جلد اول - در ترجمہ فارسی چاپ نشریات حزب تودہ ایران - سال ۱۳۵۲ صفحہ ۲۴۹

۱۵- در این نامه که لنین به آن اشاره میکند مارکس به انگلس مینویسد که لوش بنا پارت تا وقتی از نظر تسلیحات و قدرت نظامی آمادگی نداشته باشد جنگ را آغاز نخواهد کرد و ضمن اینکه بطور گذرا از سلاہهای نہین سخن میگفتد به این اندیشه اصلی اشاره میکند که آنچه تعیین کننده طرز سازماندهی کاراست، ابزار تولید و وسائل تولید است. مارکس این فرمولبندی کوتاه را میدهد:

"تئوری ما در باره اینکه وسایل تولید تعیین کننده سازماندهی کارند، در مہمی جانظہر صنعت آدم کسی بطرز درخشانی به ثبوت میرسد" - نامه مارکس به انگلس، ۶ زوشہ ۱۸۶۶ - مجموعہ آثار مارکس و انگلس، چاپ دوم روسی، جلد ۲۱

سال ۱۳۵۴ صفحات

۱۶- مانیفست حزب کمونیست، چاپ فارسی ۶۱ تا ۶۳

۱۷- مانیفست حزب کمونیست - همان چاپ صفحہ ۸۱

- ۱۸- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحه ۵۲
- ۱۹- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحه ۱۰۵
- ۲۰- مارکس - "در انتقادی از اقتصاد سیاسی"
- ۲۱- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحه ۱۸۱
- ۲۲- مارکس- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحه ۱۲۹
- ۲۳- مارکس- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحات ۶۹۰-۶۹۱
- ۲۴- مارکس- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحه ۶۲۷
- ۲۵- مارکس- "کاپیتال" - جلد اول . در ترجمه فارسی صفحات ۵۸۰-۵۸۱
- ۲۶- مارکس- هجد هم بربرولوش بناپارت . ترجمه فارسی- انتشارات حزب توده ایران . چاپ دوم .
۱۳۵۳ صفحه ۱۰۴
- ۲۷- "مانیفست حزب کمونیست" . در ترجمه فارسی از نشریات حزب توده ایران چاپ ۱۳۵۴ صفحات
۱۶-۱۷
- ۲۸- همان کتاب صفحه ۱۶۳
- ۲۹- در سال ۱۸۶۳ "اتحادیه سرتاسری کارگران آلمان" تشکیل شد که لاسال رهبر آن بود . تشکیل این اتحادیه از نظر تشکیل مستقل طبقه کارگر گامی به جلو بود . اما لاسال و پس از مرگ او (۱۸۶۵) هواداران او به این اتحادیه ، سیاست و تاکتیک نادرستی را تحمیل میکردند که عبارت بود از اتحاد پرولتاریا با احزاب حاکم سلطنت طلب و هوادار مطلقیت و ملاکین فئودال ، علیه بورژوازی و حزب

بهره‌رسانی ترقی خواهان . لاسال و هواداران در خفا با بیمسارک سازش میکردند .
روزنامه "سوسال دمکرات" ارگان هواداران لاسال بود که مارکس و انگلس نیز با آن در چارچوب
معین همکاری داشتند و بهره شرط همکاری دست کشیدن از این تاکتیک نادرست بود . اما
کردانندگان روزنامه روسی پیش گرفته بودند که مارکس و انگلس را نیز طرفدار تاکتیک خود قلمداد
کنند و باعتبار آنان و فعالیت انترناسیونال لطمه زنند . از اینجا بود که آنان تصمیم گرفتند از همکاری
با روزنامه "سوسال - دمکرات" دست بکشند و مخالفت خود را با این تاکتیک طی بیانیه ای اعلام
کنند . در این بیانیه که با اعضاء مارکس و انگلس در ۲۳ فوریه ۱۸۶۵ منتشر شده از جمله گفته میشود :

اعضاء کنندگان زیر : " بارها طلب میکردند که علیه هیئت و زیران و حزب فئودال
مطلقیت نیز لااقل با همان شجاعتی مبارزه شود که علیه ترقی
خواهان . اما تا کنون که "سوسال - دمکرات" پیش گرفته
است ادامه همکاری ما را با آن غیر ممکن میسازد ."

مارکس و انگلس ضمن تبادل نظری که برای انتشار این بیانیه با هم داشتند و نامه هایی که در
رابطه با آن رد و بدل کرده اند نظریات تاکتیکی بسیار ارزشمندی ابراز کرده اند . لنین به همین
نظریات توجه دارد .



KARL MARX

(short biography with an explanation of Marxism)

KARL MARX

(kurzer biographischer Abriß mit einer Darlegung)
(des Marxismus)

VITA DI KARL MARX E BREVE SPIEGAZIONE DEL MARXISMO

Translated

by

F.M. Javanshir

Tudeh Publishing Centre

Takman P.B. 49034

10028 Stockholm 49

Sweden

98

لنین

کارل مارکس

(زندگینامه با تفسیرده ای از مارکسیسم)

ترجمه از ف.م. جوانشیر

سال ۱۳۰۰

iran-archive.com

سال ۱۲۵۵

iran-archive.com

انتشارات سروش

آیزنهاور - نبش ساسان و کمالی ساختمان شماره ۱۲۸ طبقه دوم